

جنگ کره؛ پرورندگان هیولا

علی پورصفر (کامران)



قریب ۷۰ سال پیش، جنگی در شبه جزیره کره رخ داد که آسیای مجروح را به آستانه ویرانگری‌ها و کشتارهای جبران‌ناپذیر اتمی کشانید و توقف آن نیز بنا به خواسته آمریکا و متحدانش، زهدانی برای پرورش استعداد جنگ‌افروزی‌های ویرانگرتر دوباره شد. این جنگ، نمونه‌ای عالی از فتنه‌گری‌های امپریالیسم و کاربرد موفق و حیرت‌انگیز ریاکاری‌ها و فریب‌کاری‌های آمریکا و متحدانش در مبارزه علیه استقلال‌طلبی ملت‌های آزاده بود. در این جنگ کشیف، گستاخی‌های ضدانسانی دولت آمریکا که تا پیش از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی به‌طور عمده علیه مردم بی‌پناه آمریکای لاتین و فیلیپین به‌کار می‌رفت، پهنائی جهانی گرفت و به قتل‌عام‌های بی‌محابای مردمانی انجامید، که جز مخالفت با استعمار و پایداری در برابر زیاده‌خواهی‌های آمریکا و متحدانش، گناه دیگری نداشتند. پس از جنگ کره، سیطره آمریکا بر سرمایه‌داری جهانی تثبیت شد و سایر قدرت‌های این نظام به اطاعت از آن ناگزیر شدند و دیکتاتوری‌های فاسد حاکم بر مناطق گوناگون جهان، برای مدتی از ترس و هراس کابوس‌هایی که هر دیکتاتور بی‌ریشه‌ای بدان مبتلاست، نجات یافتند. جنگ کره، تجزیه چین را دوام بخشید و تقسیم ویتنام را بنیاد نهاد؛ سرکوب قیام‌های ترقی‌خواهانه مالزی و تایلند را تسهیل نمود و کودتاهای جنایت‌کارانه علیه برخی دولت‌ها و دولت‌مردان مترقی جهان هم‌چون دکتر مصدق در ایران و سرهنگ آربنز در گواتمالا و پاتریس لومومبا در کنگو و ده‌ها حادثه خونین دیگر را به‌دنبال داشت.

جنگ کره، آن‌روی سکه سیاست‌های مزورانه دولت آمریکا در برابر تجاوزکاری‌های ژاپن و توسعه‌طلبی‌های استعماری او در آغاز قرن بیستم بود و چون آن رقیب از میانه برخاست، روی دیگر آن سکه به نمایش در آمد که چیزی نبود جز تحقق آرزوی قدیمی تصرف کشور کره و افزودن آن به حوزه منافع نامشروع آمریکا پس از ۴۰ سال تأخیر. این دولت قبلاً بر طبق توافق‌نامه سری تافت-کاستورا (به‌نام ویلیام هاوارد تافت وزیر دفاع کابینه تئودور

روزولت در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۸ که پس از آن رئیس‌جمهوری آمریکا شد و ژنرال کاتسورا نخست‌وزیر وقت ژاپن)، سیطره ژاپن بر مملکت کره و سپس الحاق آن را به امپراتوری ژاپن به رسمیت شناخته بود. دولت ژاپن نیز بر همین اساس در سال ۱۹۱۰ میلادی کشور کره را به‌طور کامل در اختیار گرفته؛ سازمان سیاسی اداری ملی آن را برانداخته و کشور دوهزاروپانصد ساله کره را ضمیمه خود کرده بود (سونو، ص ۳۸-۴۰).

تاریخ ۵۰ ساله کره از ۱۸۹۵ تا ۱۹۴۵ نمایش خوفناکی از تسلط‌طلبی امپریالیسم ژاپن بود و یکی از بی‌رحمانه‌ترین اشکال حکومت خارجی‌ان بر مستعمرات به‌شمار می‌آمد. برخی از هولناک‌ترین اعمال ضدبشری آن دولت، در این شبه‌جزیره و علیه مردم کره صورت گرفته بود. دولت ژاپن و سرمایه‌داران و انحصارات ژاپنی، با روش‌های گوناگون - اعم از قهری و شبه حقوقی - میلیون‌ها هکتار املاک متعلق به دولت سابق و مالکان و خرده‌مالکان کره‌ای را تصاحب کردند (به استثنای املاک خودفروختگان و همکاران کره‌ای ارتش ژاپن)، و بخشی را به کشاورزان مهاجر ژاپنی فروختند. بقیه آن را نیز به کشاورزان کره‌ای که بسیاری‌شان صاحبان پیشین همین زمین‌ها بودند، اجاره دادند و شیوه‌ای از بهره‌کشی را برقرار کردند که حتی از استثمار دوران فئودالی نیز سخت‌تر بود (سونو، ص ۴۱-۵۲).

کره‌ای‌ها در این مدت بارها علیه ژاپنی‌ها شوریدند و هربار بدتر از گذشته سرکوب شدند. آری، در این دوران آموزش و پرورش نوین در کره رواج بیشتری گرفت، اما تعلیم و تربیت به زبان کره‌ای ممنوع شد و زبان ژاپنی جای آن را گرفت و از این طریق، تبعیض نژادی جانکاهی در این سرزمین برقرار گردید. سازمان اداری بزرگی در کره تأسیس شد که کارکنانش (موسوم به کولابوس‌ها) را ژاپنی‌ها و کره‌ای‌های خیانت‌کار و منفعت‌طلب تشکیل می‌دادند و کاری جز استثمار هرچه بیشتر مردم، از طریق توسعه سازمان‌های صنعتی و زراعی و تجاری ژاپنی در این کشور نداشتند. چند بندر و تعدادی کارخانه و چند رشته خطوط مواصلاتی و یک رشته راه‌آهن احداث گردید که تماماً برای ژاپنی‌ها بود و هرآن‌چه که به دست می‌آمد، نصیب ژاپنی‌ها می‌شد. سپاه بزرگی از ارتش ژاپن در این کشور مستقر بود، که جز قساوت و سرکوبی بی‌رحمانه اعتراضات و مجازات هولناک مخالفان و معترضان و وظیفه دیگری نداشت. ژاپنی‌ها در ماه مارس سال ۱۹۱۹، به اجتماع صدها هزار نفر از مردم کره در شهر سئول حمله بردند و قریب ۸ هزار نفر را کشتند و بیش از ۱۶ هزار نفر را مجروح و ناقص‌العضو کردند و ۴۷ هزار نفر را به زندان انداختند و صدها نفر از این زندانیان را اعدام کردند. نظامیان ژاپنی در یکی از حوادث همین سال، گروه کثیری از معترضان را به کلیسائی راندند و آنجا را در محاصره گرفتند و همه درهای کلیسا را بسته و سپس به آتش کشیدند و به این طریق همه محبوسان در آن کلیسا را در آتش سوزانیدند. ژاپنی‌ها از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ قریب دو میلیون نفر از مردان کره‌ای را همچون بردگان به ژاپن و متصرفات‌شان در چین انتقال دادند و آنان را در معادن و مزارع و کارخانجات به بیگاری واداشتند و چنان بی‌رحمانه از این مردم مظلوم کار کشیدند که صدها هزار نفرشان از شدت کار و گرسنگی مداوم و بیماری‌های طولانی و طاقت‌فرسا درگذشتند. این دولت وحشی، در یکی از همین‌گونه عملیات ضدانسانی، ده‌ها هزار زن و دختر جوان کره را - بین یک‌صد تا دویست هزار نفر - تحت عنوان «زنان تسلی‌بخش» به فاحشه‌خانه‌های مخصوص ارتش ژاپن انتقال داد تا هم‌چون بردگان و کنیزان، در اختیار شهوات‌رانی‌های افسران و سربازان درنده‌خوی ژاپنی قرار بگیرند (آزکان، ص ۴۱-۴۲؛ سونو، ص ۴۰-۴۱). بی‌دلیل نیست که مردم هر دو کره، هنوز هم به یک‌اندازه از ژاپنی‌ها نفرت دارند (آزکان، همان).

تقسیم کره به دو کشور شمالی و جنوبی

موضوع کره و تعیین دولت آن در کنفرانس قاهره (نوامبر ۱۹۴۳) به میان آمد و روزولت و چرچیل و چیان

کای چک در این کنفرانس توافق کردند که پس از شکست ژاپن و خاتمه جنگ، در این کشور یک دوره بالنسبه طولانی قیومیت برقرار شود و پس از آن دولت مستقل کره تشکیل گردد (گرنویل، ص ۷۷۱). اما چنین نشد و داستان دیگری شکل گرفت که نقطه آغاز آن، تمهیدات ارتش آمریکا برای تقسیم شبه جزیره کره به دو منطقه نفوذ متعلق به شوروی و آمریکا در ماه اوت سال ۱۹۴۵ بوده است. داستان جنگ کره را باید از آن لحظه ای تعقیب کرد که ژنرال جان مک کلوی فرمانده آمریکائی، تعیین حوزه استقرار نظامیان آمریکا در جنوب شبه جزیره کره را به دو نفر از افسران خود به نام های سرهنگ دوم دین راسک (وزیر خارجه آمریکا در دوران کندی و جانسون) و سرهنگ بون استیل واگذار نمود و آنان نیز در کمتر از نیم ساعت و با استفاده از یک نقشه ناقص، مدار ۳۸ درجه را به عنوان مرز میان حوزه های استقرار ارتش شوروی و ارتش آمریکا انتخاب کردند (آزکان، ص ۳۲ و ۳۳ و ۴۳ و ۴۴). به این ترتیب یک واحد سیاسی کشوری را به دو بخش تقسیم کردند و این آغاز ماجرای خونینی شد که هر چند خون ریزی های آن متوقف شده، اما احتمال خون ریزی های هولناک تر از گذشته در آن دوچندان شده است.

دولت شوروی در روز نهم اوت ۱۹۴۵ و در اجرای تعهدات کنفرانس های یالتا و پوتسدام، علیه ژاپن وارد جنگ شد. نیروهای ارتش سرخ به سرعت در منچوری و شبه جزیره کره پیش رفتند و ارتش بدنام «کوان تونگ» را که فاتح چین بود، درهم شکستند و مناطق گسترده ای را از تصرف ارتش ژاپن خارج کردند. تذکر این نکته ضروری است که شمال کره در اواخر جنگ عملاً میان ارتش ژاپن و گروه های مبارز استقلال طلب کره ای تقسیم شده بود و بخشی از آن به طور کامل در اختیار مبارزان کره ای قرار داشت. این نیروها در هر نقطه ای که اقتدار ارتش و سازمان اداری ژاپنی کره بر می افتاد، جای آن را می گرفتند و برخی خدمات دولتی نظیر کمک رسانی به مناطق آسیب دیده و حمایت از گرسنگان و قحطی زدگان و بیماران و مجروحان را پیش می بردند و پس از ورود ارتش سرخ به مناطق شمالی کره، با همکاری های آن بر دامنه خدمات دولتی- اجتماعی خود افزودند و محبوبیت شان در میان مردم افزایش یافت. فرمانده این گروه های مبارز و استقلال طلب، مردی دلاور به نام «لیو وون هیونگ» از کمونیست های کره بود که در سال ۱۹۴۴ سازمانی به نام «احیاء برادری مردم کره» را تشکیل داد و به جنگ و گریز با نظامیان ژاپنی پرداخت و پیش از ورود ارتش سرخ به شمال کره، سازمان شبه دولتی قدرتمندی بر پا نمود که حتی ژاپنی ها نیز به اعتبار و قدرت آن اذعان داشتند و شوروی نیز آن را به رسمیت شناخته بود (گرنویل، ص ۷۷۱، کوزمیچوف و دیگران، ج ۳، ص ۳۵۹، سونو، ص ۶۷). ژنرال «آبه نوبیوکی»، آخرین فرماندار ژاپنی کره در واپسین روزهای حکومت خود و پیش از عبور ارتش سرخ از مرزهای کره، از هیونگ خواسته بود که امنیت ژاپنی های کره را تضمین کند و هیونگ نیز با شروطی این خواسته را پذیرفته بود (سونو، ص ۶۷). پس از ورود ارتش سرخ به شمال کره، قلمرو نفوذ هیونگ نیز افزایش یافت و همکاری های گسترده و قابل توجهی میان او با ارتش سرخ آغاز شد. در همین روزها هیونگ و هم فکرانش، مجمعی به نام اجتماع ملی بر پا کردند که شرکت کنندگان در آن به طور عمده از جنگجویانی بودند که پس از خروج نظامیان ژاپنی از مناطق گوناگون کره، اداره آن مناطق را در دست داشتند و از درون آن نیز تشکیلاتی شبه دولتی به نام «کمیته فراخوان جمهوری مردم کره» (نام دیگر کمیته آماده سازی برای استقلال کره) بیرون آمد که دوسه روز پیش از ورود ارتش آمریکا به کره، کنگره نمایندگان آن در سئول تأسیس دولت موقت جمهوری مردم کره را اعلام داشت. مؤسسان این دولت از نیروهای ملی و دموکرات و کمونیست و حتی برخی محافظه کاران وطن دوست بودند و اغلب شان از سال های پیش در مبارزه با ارتش و دولت ژاپن بسر می بردند و در راه تأمین استقلال مردم و کشور خود فداکاری های بسیار نموده و صدمات فراوان دیده بودند.

در پاسخ به اعلام تشکیل دولت موقت مردم کره، ژنرال داگلاس مک آرتور، فاتح ژاپن و فرمانده عالی ارتش آمریکا در اقیانوس آرام و آسیای جنوب شرقی، اعلام داشت که ژنرال «هاج» به حکومت جنوب کره منصوب



به اسارت گرفتن دختران جمهوری دموکراتیک خلق کره (شمال)
توسط سربازان آمریکایی در دانگو، ۸ اکتبر ۱۹۵۰

شده و اداره امور جنوب کره با اوست. دولت موقت جمهوری مردم کره در روز ۸ سپتامبر ۱۹۴۵ هیأتی را به استقبال ژنرال هاج فرستاد و خواستار مذاکره با او شد، اما فرمانده آمریکائی از ملاقات با آن هیأت خودداری نمود و اعتنائی به تشکیل دولت موقت مردم کره نکرد. او همچنین فرمانی خطاب به نظامیان ژاپن و سازمان اداری ژاپنی سابق کره صادر کرد و از آنان خواست که تا تشکیل حکومت و سازمان اداری جدید توسط ارتش آمریکا، هم‌چنان به وظایف خود ادامه دهند و حافظ نظم و امنیت باشند.

دخالت‌های آشکار آمریکا

آمریکا در کمتر از چند روز قریب ۵۰ هزار نظامی خود را در کره مستقر کرد و چندی بعد دکتر «سینگمان ری»، دست‌راستی افراطی طرفدار دولت «کومین تانگ» چین را که سال‌های طولانی در آمریکا می‌زیست و در دوستی نسبت به آمریکا و خصومت نسبت به کمونیست‌ها و دولت شوروی مشهور بود، به سؤال بازگردانیدند تا اداره دولت موقت جنوب کره را به او بسپارند. نکته اساسی اینکه، جمهوری مردم کره پس از اطلاع از تمایل آمریکا برای واگذاری قدرت به سینگمان ری، پیشنهاد کرده بود که او به ریاست این جمهوری موقت منصوب شود تا روند اتحاد و استقلال کره تکمیل گردد. اما دولت و ارتش آمریکا که جان‌نشین میلیتاریسم ژاپن شده بود، از تصور استقرار هر اندازه عدالت اجتماعی و دموکراسی ملی در کره بیگانه بود و جز به تشکیل دولتی موافق مصالح و منافع خود به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشید و به همین ترتیب اعتنائی به خواسته دولت موقت کره نکرد و آن را غیرقانونی و فاقد وجهت ملی دانست (گرنویل، ص ۷۷۱، سونو، ص ۶۸، بلوم، ص ۸۷-۹۱).

ارتش آمریکا بدین ترتیب همان عملی را مرتکب شد که انگلیس در هندوچین فرانسه و اندونزی هلند صورت داده بود و بهانه این اقدامات خلاف و ضد مردمی نیز حفظ نظم و جلوگیری از حوادثی بود که به گفته خلاف واقع و ریاکارانه آنان از خلاء قدرت ناشی می‌شد (گرنویل، ص ۷۷۱). این بهانه‌ها برای استتار مقاصد شومی به کار می‌آمد که از فردای حضور متفقین غربی در اندونزی و هندوچین و آسیای جنوب شرقی خودنمائی می‌کرد و این مقاصد شوم جز ابقای ترتیبات استعماری پیش از جنگ در مناطق یاد شده نبود. یکی از بدترین جنایاتی که متفقین - به ویژه انگلیسی‌ها - برای اعاده نظام استعماری سابق هلند در اندونزی مرتکب شدند، جنگ‌های خونین آنان با مردم شهر «سورابایا» در جاوه شرقی و بمباردها و وسیع آن شهر در آخرین روزهای ماه اکتبر ۱۹۴۵، برای استقرار دوباره نظام استعماری هلند در این کشور بوده است. در این جنگ‌های خونین بالغ بر ۱۵ هزار نفر از مردم سورابایا کشته شدند تا مگر استعمارگران هلندی دوباره بر اندونزی حکومت کنند (ریکلس، ص ۳۴۱-۳۴۲، گرنویل، ص ۷۳۰).

آمریکائی‌ها نیز از ترقی خواهی و استقلال‌طلبی انقلابی در حوزه نفوذ خود بیزار بودند و این بیزاری را از همان پایان جنگ در باره جنبش هوک‌های فیلیپین (پارتیزان‌های ضد ژاپنی) که با انگیزه‌ها و مطالبات دموکراتیک در جنگ علیه ژاپن با ارتش آمریکا همکاری می‌کردند، نشان داده بودند. این جنبش خواستار تغییر رابطه نیمه استعماری آمریکا و فیلیپین بود و از دهقانان بی‌زمین حمایت می‌کرد، اما دولت آمریکا که هیچ‌سختی با مفاهیم عدالت اجتماعی و دموکراسی ملی و انقلابی در متصرفات و مستعمرات خود نداشت، با تمام قوا از عملیات و اقدامات

ضدانسانی «مانوئل روگاس» و «الپیدیو کوئیرینو»، رؤسای جمهور فاسد و مرتجع فیلیپین علیه هوک‌ها حمایت نمود و برای نابودی آن جنبش از هیچ اقدامی فروگذار نکرد (فونتن، ج ۱، ص ۵۱۰، گرنویل، ص ۷۲۲-۷۲۴).

آمریکائی‌ها به همین ترتیب از استقرار دولت جمهوری مردم کره ناخرسند و بیزار بودند و نمی‌توانستند شاهد پیدایش یک دولت مستقل ملی در نزدیکی مناطق نفوذ خود و همچنین در حوالی مستعمرات فرانسه و انگلیس و هلند باشند. آمریکائی‌ها در کره از اغتشاش و آسیب‌هایی سخن می‌گفتند که وجود نداشت و در ظاهر نگران حوادثی بودند که به‌طور کلی در سپهر سیاسی و اجتماعی کره دیده نمی‌شد، اما خود در کمترین فاصله زمانی سازنده وضعیتی شدند که سرانجام منتهی به جنگ کره شد.

عملیات ژنرال هاج جز اشغال جنوب کره معنای دیگری نداشت و دستور او به کولابوس‌های منفور برای ادامه فعالیت‌های اداری، و استخدام بسیاری از آنان در سازمان اداری ارتش آمریکا در کره جنوبی، سخت بر مردم کره گران آمد و خصومت مردم کره را به دنبال داشت (فونتن، ج ۲، ص ۱۲). همین خصومت، به مبارزه طرفداران جمهوری ساقط شده مردم کره مشروعیت می‌بخشید. اینان تا مدت‌ها به اعتراضات خیابانی در شهر سئول و مناطق دیگری در جنوب کره مشغول بودند و جز قهر و سرکوبی از جانب ارتش آمریکا و کولابوس‌ها و گروه‌های خشن دست‌راستی خدمت‌گزار ارتش آمریکا ندیدند. این اعتراضات سرانجام در سال ۱۹۴۶ و بر اثر عملیات جنگی نظامیان آمریکائی و هواداران سینگمان ری که بی‌محابا بر روی مردم آتش می‌گشودند، به عملیات نظامی متقابل استقلال‌طلبان و مبارزان منتهی شد.

از آن‌جا که اشغال‌گران آمریکائی و هم‌دستان کره‌ای‌شان از قدرت جنگی بسیار بیشتری برخوردار بودند، و تا بی‌نهایت از تعدی و تجاوز و شکنجه و زندان و اعدام مخالفان خودداری نداشتند، مبارزان استقلال‌طلب ناگزیر به کوهستان‌های کره جنوبی عقب نشستند و در آن مناطق به جنگ و گریز ادامه دادند. در این جنگ داخلی اعلام نشده که حتی در میانه جنگ کره نیز ادامه داشت، ده‌ها هزار نفر از مردم -شاید قریب یک‌صد هزار نفر- به قتل رسیدند و گروه نامعلومی اعدام شدند و هزاران نفر به زندان افتادند. به گزارش منابع آمریکائی در این سال‌ها گروه بی‌شماری از دهقانان و روستائیان بی‌دست و پا به بهانه کمک به چریک‌های ضد دولتی، که اتفاقاً اکثرشان دموکرات‌های غیرکمونیسست بودند، اعدام شدند. چندی بعد از انتشار این گونه اخبار، مجمع ملی کره (پارلمان کره) کمیته‌ای برای تحقیق درباره این حوادث تشکیل داد، اما پلیس به دستور سینگمان ری به مجمع حمله کرد و بسیاری از اعضایش را مصدوم نمود و ۲۲ نفرشان را که اغلب جراحات سختی برداشته بودند، بازداشت کرد (بلوم، ص ۸۹-۹۱). به این ترتیب اولین و بهترین فرصت برای تاسیس کره‌ای متحد و مستقل و آباد و آزاد به باد رفت و میراثی از آن به دست آمد که مستعد تبدیل شدن به هاویه سوزان جنگ اتمی است.

دولت و ارتش آمریکا با همه رفتارها و اقدامات دولت شوروی در شمال کره، مخالف بودند و کمترین اعتنائی به مصالح سیاسی و اجتماعی و منافع عمومی ملت کره در قلمرو اشغالی خود نداشتند. دولت شوروی پس از اخراج ژاپنی‌ها از شمال کره، با کمیته‌های جنگی‌سیاسی مبارزان ضدژاپنی، همکاری‌های گسترده‌ای داشت و پس از تشکیل دولت موقت جمهوری مردم کره، آن‌را به رسمیت شناخت. کولابوس‌ها در شمال کره جایی نداشتند و همه خیانت‌کارانی که هم‌دستان ارتش و سازمان اداری ژاپن در شمال کره بودند و از این طریق ثروت‌های کلانی یافته بودند، از مشاغل خود برکنار شدند.

دولت شوروی در کنار مردم کره

دولت شوروی پس از مرحله اول استقرار در شمال کره، از مارس ۱۹۴۶ اصلاحات ارضی گسترده‌ای را آغاز

کرد و تمام املاک متعلق به ژاپنی‌ها و هم‌دستان‌شان را میان کشاورزان کره‌ای تقسیم کرد و از این طریق ده‌ها و صدها هزار خانواده رعیت‌پیشه صاحب زمین‌های کشاورزی شدند. طبق این اصلاحات ارضی، مالکان سابق نیز حق داشتند که به اندازه سایر کشاورزان زمین داشته باشند. این عملیات که با خشونت کم‌تری همراه بود و حمایت قاطع کشاورزان شمالی را به همراه داشت، منتهی به حذف بدون خون‌ریزی رؤسای سابق روستاها از قدرت شد، اما در پاسخ به این اعمال، تمامی زمین‌داران بزرگ و کارکنان سازمان اداری ژاپنی در شمال کره و همه کسانی که از طریق هم‌دستی با ارتش ژاپن و خیانت به مردم و کلاهبرداری‌های شبه قانونی و نزول خواری، صاحب املاکی شده بودند - که متعلق به دولت و دیگران بود-، و هم‌چنین اغلب ناسیونالیست‌های افراطی و قشری و مخالفان سوسیالیسم، به سوی جنوب گریختند. در این مهاجرت، ده‌ها هزار نفر که اغلب از همین‌گونه اشخاص بودند - برخی گزارش‌ها تعداد این فراریان را بالغ بر ۶۰۰ هزار نفر نوشته‌اند- خود را به قلمرو آمریکائی‌ها رسانیدند و بسیاری‌شان به خدمت پلیس و ارتش و گروه‌های دست‌راستی و ناسیونالیست‌های افراطی درآمدند.

در جنوب اما، سیاست دیگری اتخاذ شد که مضمون عمده آن ایجاد یک قشر از کشاورزان متوسط برای حمایت از یک رژیم محافظه‌کار دست‌راستی بود. طبق این سیاست، بالغ بر ۳۵۳ هزار هکتار از املاک کشاورزی که در دوران اشغال کره به دولت ژاپن و تراست‌های ژاپنی رسیده بود، از طریق مزایده به خریدارانی فروختند که از تمکن مالی قابل توجهی برخوردار بودند و می‌دانیم که قاطبه چنین ثروتمندانی، همکاران کره‌ای ارتش و سازمان اداری ژاپن در کره و هم‌دستان و عمال تراست‌های ژاپنی بودند. هم‌چنین شرکت آمریکائی «کره جدید» که وارث اموال و املاک و جانشین شرکت ژاپنی «توسعه شرق» شده بود، صدها هزار هکتار از املاک زراعی کره جنوبی را تا مدت‌ها در اختیار خود داشت و قریب ۶۰۰ هزار خانوار کشاورز کره جنوبی با مناسباتی بالنسبه شبیه مناسبات دوره ژاپنی‌ها، تا چند سال اجاره‌دار آن شرکت بودند. هم‌دستان آمریکا و از جمله دکتر سینگمان ری خود از مخالفان اصلاحات ارضی و تقسیم زمین میان کشاورزان بودند و با اقداماتی از این‌گونه مخالفت داشتند. به همین سبب در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ چندین شورش بزرگ روستائی به وسیله هزاران شورشی مسلح در جنوب کره صورت گرفت، که همگی با خشونت بسیار سرکوب شدند. البته یک اصلاحات ارضی کوچک و مختصر نیز پس از سال ۱۹۴۹ در جنوب کره انجام شد که در نتیجه آن تنها ۳۵ هزار خانوار روستائی که اغلب از مالکان متوسط و خرده‌مالکان بودند، صاحب املاک بیشتری شدند. به این ترتیب، اصلاحات ارضی مورد نظر سینگمان ری و حامیان آمریکائی‌اش به‌طور عمده منتهی به تقویت مالکیت بزرگ و زمین‌داران دست‌راستی و دشمنان عدالت اجتماعی و مخالفان اتحاد دموکراتیک دو کره شد. در این دوره علاوه بر املاک بازمانده از دوران اشغال ژاپن، دارائی‌ها و اشیاء قیمتی فراوان و مواد خام صنعتی بسیار ارزنده‌ای که از ژاپنی‌ها مصادره شده بود، به حراج رفت و خریداران این اموال و دارائی‌ها نیز همان خودفروختگانی بودند که در دوران تسلط ژاپنی‌ها با آنان همکاری داشتند و از همان طریق ثروت اندوخته بودند. اینان در همان یک‌سال اول، بیش از نیمی از ثروت کشور را تصاحب کرده بودند و دل‌سردی‌هایی که دامنگیر مردم جنوب کره شد، ناشی از چنین تجاوزاتی بود (سونو، ص ۶۴-۶۶، بلوم، ص ۸۹، جانسون، ص ۸۶).

دولت شوروی در شمال از طریق همکاری با گروه‌های مبارز ضد ژاپنی پیشین، سازمان اداری مؤثری برقرار کرده و موجبات مشارکت مردم در حکومت را فراهم کرده بود و همین امر منتهی به استقبال اکثریت مردم شمال کره از ترتیبات اداری جدید و همکاری بیشتر با آن شد (سونو، ص ۶۷، کوزمیچوف و دیگران، ج ۳، ص ۳۵۹-۳۶۰، جانسون، ص ۸۶). اما در قلمرو ارتش آمریکا و به دستور ژنرال هاج، یک هیأت مشورتی کره‌ای مرکب از ۱۱ نفر برای همکاری با حکومت نظامی آمریکا تشکیل شد، که ریاست آن با یکی از بزرگ‌ترین ملاکان کره‌ای به نام «کیم سونگ سو»



بود. او در زمان ژاپنی‌ها و دوران جنگ نیز عضو شورای مرکزی حکومت ژاپنی کره بود و از همین طریق تمامی کره‌ای‌های همکار ژاپن و به‌ویژه رهبران خیانت‌کارشان به خدمت ارتش آمریکا در کره پیوستند به هواخواهان ثابت قدم آمریکا تبدیل شدند (سونو، ص ۶۸، جانسون، ص ۸۶). به این ترتیب دشمنان سابق مردم کره و هم‌دستان ارتش ژاپن و برکشیدگان آن دولت، در کوتاه‌ترین زمان به خدمت آمریکا و سپس به خدمت سینگمان ری درآمدند و رفتار با مردم جنوب کره را به همان‌گونه سازمان

دادند که در دوران ژاپنی‌ها معمول بود: قتل و غارت و ستم‌گری و خشونت. مشوق و آموزگار آنان در دوره جدید خیانت و جنایت، تنها و تنها دولت و ارتش آمریکا بود که از هیچ کوششی برای تقویت دست‌راستی‌های افراطی فاشیست مآب و گروه‌های مخفی ترور و حمایت از عملیات و اقدامات ضد انسانی آنان خودداری نداشت. آمریکا در جنوب به‌طور کامل از حکومت مالکیت خصوصی دفاع می‌کرد و در نتیجه این‌گونه رفتارها، علیرغم افزایش محصولات کشاورزی در سال ۱۹۴۵ - قریب ۶۰ درصد بیشتر از سال پیش - و قطع صدور اجباری محصولات به ژاپن که به خودی خود موجب افزایش عرضه کالا و مواد غذایی می‌شد، احتکار و گران‌فروشی بشدت بالا گرفت و مالکان و تجار از فروش کالاهای زراعی به امید افزایش قیمت آن‌ها خودداری کردند و یک قحطی گسترده پدید آوردند. دولت نظامی آمریکا نیز برای مقابله با آن قحطی قریب ۸۰۰ هزار تن آذوقه از آمریکا وارد کرد و آنها را به قیمت‌های روز به مردم فروخت. در نتیجه میزان تولید زراعی در سال بعد کاهش یافت و به کمتر از میزان سال آخر جنگ رسید. در نتیجه سیاست‌های اقتصادی دولت نظامی آمریکا، میزان تورم افزایش چشمگیری یافت و در کمتر از ۴ سال به حدود ۱۰۰ درصد رسید (سونو، ص ۶۸-۷۳).

مخالفت مردم کره با قوانین آمریکایی علیه حقوق خود

دولت نظامی آمریکا برای مهار اعتراضات مردم جنوب کره، هر دم بر سخت‌گیری‌های خود می‌افزود و با صدور فرامین گوناگون مانع از ایفای نقش اجتماعی آنان می‌گردید و به‌ویژه علیه طبقه کارگر و جنبش‌های سیاسی چپ و دموکرات، قوانین سخت‌گیرانه‌ای معمول داشت. بعضی از فرامین این دولت حتی از قانون برقراری نظم در دوران حکومت ژاپنی‌ها نیز بدتر بود. یکی از این قوانین، فرمان شماره ۵۵ حکومت نظامی آمریکا بود که هرگونه فعالیت صنفی طبقه کارگر را محدود و حتی ناممکن می‌کرد. در ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۶ قریب ۴۰ هزار نفر از کارگران راه‌آهن علیه این قانون دست به اعتصاب زدند. فردای آن روز، ژنرال «لرچ»، حاکم نظامی کره جنوبی، این اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد و اعتصاب‌کنندگان را به حبس و زندان تهدید نمود. در مقابل، بقیه کارگران راه‌آهن کره جنوبی و هم‌چنین کارگران صنایع برق و ارتباطات و فلزکاران و چاپخانه‌ها و صنایع نساجی و صنایع غذایی دریائی - بالغ بر ۳۳۰ هزار نفر - و هم‌چنین یک‌صد هزار دانش‌آموز و دانشجو در واکنش به تهدیدات ژنرال آمریکائی به اعتصاب‌کنندگان پیوستند و با حملات پلیس و نیروهای نظامی و گروه‌های مسلح دست‌راستی و طرفداران سینگمان ری مقابله کردند و تعدادی‌شان به قتل رسیدند. وقتی ناتوانی پلیس کره جنوبی و هم‌دستانش در مقابله با اعتراضات مردم آشکار شد، ارتش آمریکا ناگزیر خود به میدان آمد و به اعتصاب‌کنندگان حمله کرد و سرانجام بر اعتصاب پیروز شد (سونو، ص ۷۴).

گروه‌های دست‌راستی خشن و ناسیونالیست‌های افراطی، که به وضوح تحت حمایت ارتش آمریکا قرار داشتند، و از همراهی پلیس و کولابوس‌های سابق و همکاران لاحق حکومت نظامی آمریکائی برخوردار بودند، روز به روز قدرت بیشتری گرفتند، و آشکارا به عملیات تروریستی علیه مخالفان سینگمان ری و طرفداران اتحاد دموکراتیک دو کره دست زدند. یکی از قربانیان این ترورها، لیو وون هیونگ، رهبر پارتیزان‌های کره‌ای در جنگ علیه ژاپن و مؤسس جمهوری مردم کره بود. او پس از انحلال جمهوری یاد شده، در اواخر سال ۱۹۴۵، حزب مردم کره را تأسیس کرد و در فوریه سال بعد معاون صدر جبهه ملی دموکراسی در کره جنوبی شد و به پیونگ یانگ رفت و با «کیم ایل سونگ» و برخی دیگر از رهبران مردم شمال کره دیدار نمود. در همان سال، نهضت همکاری چپ و راست را تأسیس کرد و چند ماهی بعد، حزب کارگران سوسیالیست را تشکیل داد و در سال ۱۹۴۷ به ریاست حزب خلق زحمتکش رسید. او تا این زمان همواره برای اتحاد کره می‌کوشید و ملاقات‌های چندباره او با کیم ایل سونگ، زمینه‌ای برای تحقق دموکراتیک این آرمان فراهم می‌کرد. همین توفیقات، موجب تشدید خصومت گروه‌های دست‌راستی افراطی و به‌ویژه طرفداران سینگمان ری نسبت به او شد و یکی از هم‌اینان در ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۴۷ او را به قتل رسانید.

خصومت آشکار مردم کره جنوبی نسبت به آمریکا، که روز به روز وسعت بیشتری می‌گرفت، دولت آمریکا را بر آن داشت که پس از تحکیم موقعیت برکشیدگان خود در کره جنوبی - به ویژه سینگمان ری - اداره کره را به او واگذار کند و خود هم چون متحدی آماده پیکار، در خارج از قلمرو بومی، نگهبان او باشد. از این رو انتخاباتی را برای تشکیل مجلس ملی کره جنوبی و تعیین رئیس‌جمهور برگزار نمود که یکی از نمونه‌های رسوای مهندسی و مداخله آمریکا و مزدورانش در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم کره محسوب می‌شد. در جریان این انتخابات، هزاران نفر از مردم کره جنوبی به بهانه‌های گوناگون توسط پلیس و ارتش کره جنوبی و نظامیان آمریکائی به زندان افتادند، و تقلبات چنان آشکار بود، که حتی احتمال می‌رفت سازمان ملل آن را ابطال کند. اما آن سازمان که به هیچ روی طرف نبود، این انتخابات رسوا را تأیید کرد و مجلسی تشکیل شد که به‌طور کامل در خدمت منافع و مصالح سرمایه‌داران آمریکا و مالکان ارضی کره جنوبی و بورژوازی کمپرادور جدید و ناسیونالیست‌های افراطی ضد کمونیست قرار داشت. در این انتخابات، طبقات و گروه‌های ارتجاعی یاد شده به قدرتمندترین گرایش سیاسی حاکم بر کره تبدیل شدند و در غیاب نیروهای ملی و مترقی، اکثریت کامل و تعیین‌کننده مجلس را کسب نمودند و سینگمان ری فاسد و مستبد را که در ارتکاب بزرگ‌ترین جنایات، کوچک‌ترین تردیدی نداشت، به ریاست جمهوری برگزیدند (گرنویل، ص ۷۷۳، سونو، ص ۷۵-۷۶).

در شمال نیز کیم ایل سونگ، چهره افسانه‌ای مبارزات ضد ژاپنی که برای دفاع از استالین‌گرا نیز جنگیده بود، از جانب مجلس ملی کره شمالی به ریاست جمهوری رسید، و جمهوری دموکراتیک خلق کره را تشکیل داد و دولت شوروی و بلوک سوسیالیستی نیز او را به رسمیت شناختند (فونتن، ج ۲، ص ۱۱، کوزمیچوف و دیگران، ج ۳، ص ۳۶۰). چندی پس از این، و تا پایان سال ۱۹۴۸، واحدهای ارتش سرخ - به استثنای چند صد مستشار نظامی - از کره شمالی خارج شدند و هری ترومن رئیس‌جمهوری آمریکا، که دیگر بهانه‌ای برای ادامه حضور گسترده نظامیان آمریکائی در کره جنوبی نداشت، شش ماه بعد همانند شوروی همه نظامیان آمریکائی را - به جز ۵۰۰ مستشار نظامی، از این منطقه خارج کرد (فونتن، ج ۲، ص ۱۱، گرنویل، ص ۷۷۳).

تمامی ظاهرسازی‌های آمریکا در کره جنوبی و تشکیل یک دولت به اصطلاح «مستقل آزاد» در جنوب کره، به سرعت رنگ باخت و بیگانگی و خصومتی میان مردم کره جنوبی و فعالان سیاسی و اجتماعی و روشنفکران این منطقه با شخص سینگمان ری و دولت او شکل گرفت، که حتی بدترین سخت‌گیری‌ها و بی‌رحمانه‌ترین

اعمال قادر به خاموشی آن و دوام حکومت سینگمان ری و هم‌دستان او نبود. آنچه که بر شدت این خصومت‌ها می‌افزود، بی‌اعتنائی‌های آشکار سینگمان ری و ملاکان هم‌دست او با اجرای برخی اصلاحات در وضع اجتماعی و اقتصادی کشور بود. اینان با هر تحولی که تناسب قوا را به سود مردم تغییر می‌داد مخالف بودند و به همین سبب چنان گستاخانه و بی‌پروا به مخالفت با برنامه اصلاحات ارضی و تعدیل مناسبات زمین‌داری **شو بونگ آم** وزیر کشاورزی و منابع جنگلی کابینه برخاستند، که آن وزیر متوهم ناگزیر از کابینه استعفاء داد و با تشکیل حزب ترقی خواه، رقیب سینگمان ری شد تا اینکه در سال ۱۹۵۹ به اتهام خیانت به کشور به زندان افتاد. وی در ۳۱ ژوئیه همان سال اعدام شد (سونو، ص ۷۶-۷۷).

گستره بیگانگی‌های سینگمان ری و هم‌دستانش با مردم کره را نتایج انتخابات بهار سال ۱۹۵۰ آشکار کرد. در این انتخابات، علیرغم عملیات سرکوب‌گرانه دولت و هم‌دستانش و با وجود سوءاستفاده بی‌محابا از اختیارات پلیسی و قضائی و بازداشت و شکنجه هزاران نفر از مردم - به هنگام برگزاری انتخابات، هزاران نفر از معترضان به اعمال غیرقانونی دولت در زندان بودند - حزب سینگمان ری متحمل شکست سختی شد و در آستانه سقوط قرار گرفت. مجلس جدید نیز، حتی پیش از تشکیل جلسات خود، در صدد احیای روند اتحاد دو کره برآمد و مذاکراتی را با پیونگ یانگ آغاز نمود (آمبروز، ص ۱۷۵-۱۷۶). چنین روندی بشدت مخالف مصالح و منافع دولت آمریکا و ارتجاع حاکم بر کره جنوبی بود؛ چرا که عزل سینگمان ری، تمام کوشش‌های آمریکا را برای اینکه مانع از تشکیل یک کره متحد و دموکرات شود، نقش برآب می‌کرد. در ضمن جریان رو به گسترش جنگ سرد، بر آبروی دولت شوروی و بلوک سوسیالیستی می‌افزود؛ قدرت چین کمونیست را برای اخراج دارودسته کومین تانگ از جزیره تایپه افزایش می‌داد؛ اخراج استعمار فرانسه را از هندوچین سرعت می‌بخشید؛ مبارزه هوک‌های فیلیپین علیه دولت وابسته به آمریکا را شدت می‌داد؛ امپراتوری ژاپن را به خطر می‌انداخت و هژمونی آمریکا را بر باد می‌داد. این ملاحظات مانع از تحمل سیاستی بود که مجلس جدید کره آشکارا تعقیب می‌کرد و تنها وضعیتی که می‌توانست این خطرات را از منافع آمریکا و دولت کره جنوبی و به‌ویژه شخص سینگمان ری دور کند، راه اندازی یک جنگ تمام عیار بود.

زمینه‌های آغاز جنگ کره

و خامت وضع سیاسی سینگمان ری چنان بود که، استانی ارل مشاور امور کارگری هیأت مستشاری کمک‌های آمریکا به کره جنوبی، که در دوران جنگ در اعتراض به دولت کره جنوبی از مقام خود استعفاء داده بود، درباره دولت او گفته بود که، این رژیم «سرکوب‌گراست و هیچ اقدامی برای کمک به مردم نمی‌کند و در صورتی که کره شمالی حمله نکرده بود، در کره جنوبی یک شورش داخلی علیه سینگمان ری بر پا می‌شد» (بلوم، ص ۸۴).



گفتگوی کیم ایل سونگ جوان با کشاورزان. سال ۱۹۴۵

سینگمان ری تا آخرین روزهای پیش از ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ همواره از جنگ با کره شمالی و قدرت ارتش کره جنوبی برای تصرف پیونگ یانگ می‌گفت و چندی قبل نیز گفته بود که اگر آمریکا مانع نشود ارتش کره جنوبی در عرض سه روز پیونگ یانگ را تصرف خواهد نمود. این گونه اظهارات حتی برخی مدافعان و حامیان او را در آمریکا به تعجب وامی‌داشت. روزنامه نیویورک تایمز، درست یک روز پس از آغاز جنگ کره، و در شماره روز

۲۶ ژوئن خود نوشته بود که «عجیب است که حرف‌های جنگ‌طلبانه غالباً از زبان رهبران کره جنوبی شنیده می‌شد» (بلوم، ص ۸۴-۸۵).

کلیه گزارش‌ها و تاریخ‌های رسمی درباره شروع جنگ کره، تأکید دارند که نیروهای ارتش کره شمالی در ساعات صبح روز ۲۵ ژوئن سال ۱۹۵۰ از مدار ۳۸ درجه گذشتند و به سرعت برق و باد ارتش کره جنوبی را تارومار کردند و در زمانی نه چندان دراز، خود را به دماغه شبه‌جزیره کره رسانیدند. این گزارش‌ها هنوز هم تکرار می‌شود و دوستاناران دولت آمریکا و پیروان امپریالیسم، با سرسختی از چنین باوری حمایت می‌کنند. اما حقیقت غیر از این است و گزارش‌ها و اخبار دقیقی ثبت شده که نشان‌دهنده عزم جدی دولت‌های آمریکا و کره جنوبی برای راه‌اندازی جنگ و رفع خطر از دولت سینگمان ری و تضمین حضور مستمر ارتش آمریکا در خاک کره جنوبی است. حقایقی از این دست چنان آشکار است که برخی از مورخان بالنسبه محافظه‌کار ناگزیر از تأکید بر این شده اند که: رژیم نامطلوب و سرکوب‌گر کره جنوبی، خود در برافروختن آتش منازعه سهیم بوده است (کندی، ص ۶۴۴).

از هنگام تشکیل دولت سینگمان ری در کره جنوبی، همواره در دو طرف مرزهای دو کره، عملیاتی از جانب هر دو حکومت-بیشتر از جانب کره جنوبی- در قلمرو آن دیگری انجام می‌شد. ارتش و طرفداران دولت کره جنوبی فقط در سال ۱۹۴۹، بالغ بر ۲۶۱۷ بار از مرزهای دو کره گذشتند و به قتل و غارت و آدم‌زدی و سوزاندن مزارع و خانه‌های مردم پرداختند (بلوم، ص ۸۱). دیگر آشکار شده است که ارتش کره جنوبی در روزهای ۲۳ و ۲۴ ژوئن سال ۱۹۵۰، مناطقی را در کره شمالی و اطراف شهرک صنعتی «هائه‌جو» بمباران کرده بود و طبق اعلامیه رسمی دفتر اطلاع‌رسانی دولت کره جنوبی که در ساعات اولیه صبح روز ۲۵ ژوئن صادر شده بود، ارتش کره جنوبی در همان ساعات و پیش از عبور ارتش کره شمالی از مرزهای دو کره، شهر هائه‌جو را تصرف کرده بود. این عملیات منتهی به عملیات متقابل و گسترش سریع آن شد. به‌ویژه این که عصبیت‌های کره شمالی از تکرار روزافزون تجاوزات ارتش و پلیس و ناسیونالیست‌های افراطی کره جنوبی به جانی رسیده بود که مهارناپذیر می‌نمود و برای مقابله با آن تهاجمات، چنان آماده اقدامات متقابل شده بود که می‌توانست هرگونه عملیات تهاجمی را با سرعت و قدرت درهم بشکند و در اسرع وقت تمام جنوب را در دست بگیرد.

این واقعیت که ارتش کره جنوبی تجاوز به قلمرو کره شمالی را آغاز کرده بود، حتی در گزارش‌های حامیان بین‌المللی او نیز منعکس شد. اما برای اینکه خصلت تجاوز از این عملیات سلب شود، آن را پاتک ارتش کره جنوبی به منطقه هائه‌جو قلمداد کرده و بخشی از مقابله با تجاوز کره شمالی می‌نوشتند. اما حقیقت همان است که دفتر اطلاع‌رسانی کره جنوبی در ساعات آغازین روز ۲۵ ژوئن اعلام کرده بود: تصرف شهر صنعتی هائه‌جو به دست ارتش کره جنوبی و پیش از عبور نیروهای کره شمالی از مدار ۳۸ درجه.

به نوشته جان گونتر- نویسنده زندگی‌نامه ژنرال داگلاس مک‌آرتور-، وی در روز ۲۵ ژوئن همراه دو تن از مدیران حکومت نظامی آمریکائی ژاپن در شهر نیکو کو به سیاحت مشغول بود. در ساعتی از همین روز، یکی از افسران همراه او را به پای تلفن فراخواندند و چون بازگشت، اعلام نمود که: ماجرای بزرگی اتفاق افتاده است. کره‌ای‌های جنوبی به کره شمالی حمله کرده‌اند. انتشار این حقیقت و پیشرفت آن، موجب رسوائی سنگین دولت آمریکا و متحدانش می‌شد چرا که با وقاحت و ریاکاری هیئت‌ری می‌کوشیدند جهان را علیه تجاوز کره شمالی بسیج کنند و اگر آشکار می‌شد که این کره جنوبی بود که به اتکای آمادگی‌های قبلی ارتش و دولت آمریکا، به کره شمالی حمله کرده است، دیگر حتی تریگ‌وه‌لی بی‌مرام، دبیرکل ناامین سازمان ملل نیز نمی‌توانست با اقدامات آمریکا و بسیج مورد نظر او موافقتی نشان دهد. بنابراین اعلامیه‌های بعدی دولت کره جنوبی درباره حادثه هائه‌جو تغییر کرد و خبر تصرف آن به دست ارتش کره جنوبی- پیش از حملات نیروهای کره شمالی- تکذیب شد و آن خبر اولیه به

«مبالغه افسرگزارشگر ارتش کره» تقلیل یافت. مورخان طرفدار دولت‌های آمریکا و کره جنوبی نیز برای ضمانت اعتبار مدعیات دروغین بعدی دولت‌های مخدوم خود، آن را «اشتباه به سبب ضعف ارتباطات و کوششی برای تقویت روحیه پایداری ارتش کره جنوبی» قلمداد کردند.

نقش سازمان ملل در جنگ کره

از فردای روز ۲۵ ژوئن، دولت آمریکا که از قبل آماده ورود به جنگی بزرگ شده بود (آمبروز، ص ۱۷۷-۱۷۸، بلوم، ص ۹۱-۸۲) در سازمان ملل متحد کارزاری علیه کره شمالی به راه انداخت که در قیاس با حوادث مشابه دیگر، از همه سنگین‌تر و پلیدتر بود و توفیقاتی داشت که پس از آن هرگز تکرار نشد. بنا به درخواست آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل در روز ۲۶ ژوئن، تجاوز بی‌دلیل کره شمالی را محکوم کرد و از کشورهای عضو سازمان ملل خواهان کمک به کره جنوبی برای دفع تجاوز و حملات مسلحانه کره شمالی شد. آمریکا که خود از پیش آماده چنین اقداماتی بود، پیش از اعلام چنین مصوبه‌ای، با نیروهای متعارف خود در ژاپن به جنگ کره وارد شده بود و سازمان ملل را نیز به دنبال خود کشانید. به این ترتیب ارتشی از کشورهای به اصطلاح آزاد برای مقابله با تجاوز کره شمالی تشکیل شد و جنگی که تمامی مقدمات و اجزای آن را دولت آمریکا و مزدوران کره‌ای او فراهم آورده بودند، به جنگ «سازمان ملل متحد علیه تجاوز» موسوم گردید. دولت‌هایی که این ارتش را ساختند همگی از متحدان و پیروان اطاعت‌پیشه دولت آمریکا بودند و بعضی از آنها در زمره بدنام‌ترین دولت‌های جهان قرار داشتند. این دولت‌ها عبارت بودند از: آمریکا، استرالیا، انگلیس، آلمان غربی، ایتالیایی، افریقای جنوبی، بلژیک، تایلند، ترکیه، فرانسه، فیلیپین، کانادا، کلمبیا، لوکزامبورگ، نیوزیلند، هلند و یونان. هم‌چنین کشورهای چین ملی (تایپه یا فرمز) و کوبا (پیش از انقلاب) و السالوادور و اسپانیا نیز با این بلوک‌بندی نظامی همکاری داشتند و خدماتی را برای آنان انجام می‌دادند.

توفیقات آمریکا و اتباعش در سازمان ملل، تنها بدان سبب میسر شد که، دولت شوروی چند ماهی بود که جلسات شورای امنیت را تحریم کرده بود. ماجرا از این قرار بود که شوروی در ژانویه سال ۱۹۵۰ خواستار واگذاری کرسی چین در سازمان ملل و ارکان آن به جمهوری خلق چین شده بود. اما مخالفت دولت آمریکا و پیروی دنباله‌روانش از تصمیم او، مانع از پذیرش پیشنهاد شوروی شد و آن دولت نیز در اعتراض به چنین حق‌کشی ظالمانه‌ای، از روز ۱۳ ژانویه همان سال، شرکت در جلسات شورای امنیت را تحریم کرد. تصور دولت شوروی این بود که خودداری از شرکت در جلسات شورای امنیت، مانع از اتخاذ هر تصمیمی درباره هر موضوعی خواهد شد. زیرا مطابق منشور سازمان ملل متحد، اتخاذ هر تصمیمی در شورای امنیت سازمان ملل تنها با موافقت همه اعضای دائمی شورا میسر بود. اما دولت آمریکا و متحدانش که نمی‌خواستند چنین فرصت استثنائی و تکرارناپذیری را از دست بدهند، بدون اعتنا به منشور سازمان ملل و برخلاف مجاری قانونی پیش‌بینی شده در آن، نخست کره شمالی را متجاوز شناختند و سپس ارتش سازمان ملل متحد را تحت فرماندهی آمریکا تشکیل دادند.

پس از این بود که نماینده دولت شوروی به جلسات شورای امنیت بازگشت و مخالفت با تصمیماتی را که در راستای سیاست‌های آمریکا علیه کره شمالی بود، آغاز کرد. دولت آمریکا و متحدانش نیز برای دور زدن شورای امنیت که حق وتوی شوروی دیگر مانع پیشرفت کارشان از آن طریق شده بود، به مجمع عمومی سازمان ملل روی آوردند و پیشنهاد کردند که از این پس، مجمع عمومی سازمان ملل برای مقابله با کشورهای متجاوز که حق وتو در شورای امنیت، مانع از مجازات و مقابله با آنهاست، خود در این باره تصمیم بگیرد. این پیشنهاد، مخالف منشور سازمان ملل بود و نقض آشکار حقوق بین‌المللی بشمار می‌آمد (فونتن، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳ و ۱۷). با این وجود همان‌گونه



سربازان آمریکایی دوریک سرباز زخمی جمهوری دیمکراتیک خلق کره در اطراف رودخانه «ناکتونگ» حلقه زده‌اند؛ او پس از مجروح شدن مدتی را لای شالیزارها پنهان شده بود. ۲۳ آگوست ۱۹۵۰

که فونتن گفته است، به علت سیطره آمریکا بر سازمان ملل و پیروی همه کشورهای آمریکای لاتین و برخی کشورهای آسیائی نظیر فیلیپین و ترکیه و نفوذی که بر کشورهای اروپای غربی داشته است، این قطع‌نامه‌های خلاف حقوق بین‌الملل، در مجمع عمومی به تصویب رسید (همان، ص ۱۷ و ۱۸).

نقش مطبوعات در جنگ کره

یکی از حربه‌های آمریکا و هم‌دستانش در سازمان ملل، تشدید بی‌خبری از واقعیت اوضاع کره و تولید

اخبار جعلی و انتشار آن از طریق نشریات مشهور جهان سرمایه‌داری و ارائه آنها به سازمان ملل بود، و همراه با آن هر پیشنهادی را که متضمن کسب اخبار بیشتر و آگاهی‌های دقیق‌تر، از واقعه، و شنیدن روایت کره شمالی از این حادثه و ایجاد تناسب بین واکنش‌های جهانی و عملیات سازمان ملل با حقیقت ماجرا بود، به طرق مختلف خنثی می‌کرد. آمریکا و اتباعش از روز آغاز جنگ، انحصار خبررسانی در آن باره را در دست خود گرفته بودند و به ویژه آمریکا به صورت‌های گوناگون برای حفظ این انحصار می‌کوشید و به هر ترتیبی مانع از مراجعه سازمان ملل به کره شمالی و اطلاعش از روایت آن کشور می‌شد. پشتوانه این ممانعت‌ها، همان قطعنامه اول شورای امنیت در باره تجاوزکاری کره شمالی مورخ روز ۲۶ ژوئن سال ۱۹۴۵ بوده است. آمریکا و هم‌دستانش می‌کوشیدند آن چهره دروغینی را که از کره جنوبی همچون یک قربانی معصوم تجاوز ساخته بودند (کندی، ص ۶۴۴) دست نخورده باقی بماند. به همین سبب تاکید می‌کردند که روایت متجاوز، ناشنیدنی است و تا اوضاع سابق اعاده نگردد، گفت‌وگو با متجاوز معنی ندارد (بلوم، ص ۸۵-۸۶). سیطره آمریکا بر سازمان ملل حتی از آنچه که فونتن گفته بود، فراتر می‌رفت.

بازهم نقش سازمان ملل در جنگ کره

آمادگی نظامی عظیم و حیرت‌انگیز آمریکا برای ورود به جنگ کره

آمریکا علاوه بر دولت‌های متحد و مطیع، از همراهی‌های «تریگ‌وله‌لی» نروژی، دبیرکل ناشایست و بی‌اخلاق سازمان ملل نیز برخوردار بود. او که در ناسازگاری با جنبش‌های چپ و دموکرات دست‌کمی از ترومن نداشت، در سال ۱۹۴۹، با وزارت خارجه آمریکا توافق کرده بود که هر کسی را که به نظر دولت آمریکا گرایش‌های سیاسی‌اش مشکوک می‌نمود، در سازمان ملل متحد استخدام نکند (بلوم، ص ۸۶).

امروزه بسیاری از منتقدان آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که دولت آمریکا مدت‌ها پیش از وقوع جنگ کره، خود را برای ورود به چنین جنگی آماده کرده بود. سرعت، گستردگی و عمق دخالت آمریکا در این لحظه، و در این نقطه از جهان، نشان‌دهنده‌ی تدارک کاملی از قبل است. برای مقایسه، بد نیست به جنگ ۴۰ سال بعد آمریکا اشاره شود. جنگ اول خلیج فارس و مقابله آمریکا و متحدانش با عراق و اخراج ارتش آن کشور از کویت در سال ۱۹۹۱، که قریب ۶ ماه بعد از حمله عراق به کویت و اشغال آن آغاز شد، نمونه بارز و آشکار تاخیر ناگزیر دولت‌های بزرگ برای مقابله گسترده و بزرگ با تهاجمات بزرگ است. در حالی‌که تمهیداتی که آمریکا در همان روز ۲۵ ژوئن به‌کار گرفت، چنان سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده بود؛ و چنان هماهنگ و دقیق پیش رفت که جز

اجرای آمادگی‌های قبلی، معنای دیگری نداشت. ترومن در همان ساعات اولیه جنگ تصمیماتی گرفت که تنها می‌توانست از پیش‌اندیشیده و اتخاذ شده باشد. چرا که در غیراین صورت، توفیق و پیشبرد آنها به‌طور معمول محتاج زمان‌های طولانی و با تلفات و خسارت‌های بسیار همراه می‌بود. اما هیچ‌یک از این تصمیمات، با هیچ مانعی روبرو نشد و هیچ دیواری، از پیشرفت آن جلوگیری نکرد، و در آغاز هیچ خسارت جدی‌ای به همراه نداشت. آمادگی نظامی عظیم آمریکا برای ورود به این جنگ، خود از حیرت‌انگیزترین حوادث جنگ کره بود و جز اجرای برنامه به‌دقت‌اندیشیده قبلی برای ورود به یک جنگ ویران‌گر معنای دیگری نداشت. برخی مورخان بدون هرگونه تردیدی باور دارند که، هری ترومن و حزب دموکرات آمریکا از جنگ کره استقبال می‌کردند، تا به قول معروف در برابر سناتور مک‌کارتی و کمیته مبارزه با فعالیت‌های ضد آمریکائی، کم نیاورند. از سوی دیگر، اهداف و توقعات خط‌مشی سیاسی شماره ۶۸ ترومن* فقط با کمک یک بحران در آسیا قابل دستیابی بود و امکانات بالقوه این امر نیز به‌وفور در آسیا وجود داشت. به‌جز این، برخی از بزرگان سرشناس دولت و جامعه آمریکا نظیر هربرت هورر رئیس‌جمهور اسبق و سناتور تافت بر عزیمت ناوگان آمریکا در اقیانوس آرام به دریای چین و مقابله با عملیات جمهوری خلق چین اصرار می‌کردند و حتی عده‌ای موافق بودند که ناوگان آمریکا برای بازگشت چیان کای‌چک به حکومت چین بزرگ، به کمک او بشتابد (آمروز، ص ۱۷۴-۱۸۰). آن آمادگی‌ها در عین حال با یک دسته تصورات خودساخته لذت‌بخش همراه بود که نزد طراحان آن آمادگی‌ها، قدرت‌کاربردشان را افزایش می‌داد. بنیاد این لذت‌اند، تصویری بود که هری ترومن و هم‌دستانش از جایگاه آمریکا در جهان پس از انفجار اتمی، به خود و به جهانیان نشان می‌دادند: قدرت‌مندترین ملت جهان و شاید قدرت‌مندترین ملت در تمام طول تاریخ (کلودین، ص ۵۰۳). آنان پس از کشتارگاه‌های سوزان هیروشیما و ناگازاکی، جهان را حلقه‌ای در انگشت خود می‌دیدند و گوئی همواره این شعر ملک‌الشعرای بهار را به دیگران خاطر نشان می‌کردند که یادتان نرود: از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است.

شجاعت و دلیری سربازان کره شمالی و افسانه شششوی مغزی

اعتماد به نفس ترومن و هم‌دستانش، با طولانی شدن جنگ و دخالت جانانه دولت چین و احتمال تلافی‌جویی‌های اتمی شوروی، چنان فرو ریخت که اگر شیئی ناشناخته در صفحات رادارهای پنتاگون ظاهر می‌شد، نفس کشیدن‌شان به شماره می‌افتاد. یکی از این موارد به هنگام مذاکرات ترومن و کلمنت اتلی نخست‌وزیر انگلیس درباره احتراز آمریکا از کاربرد سلاح اتمی پیش آمد. پنتاگون خبر داد که تعدادی هواپیمای ناشناس به سوی خاک آمریکا در پروازند، و آمریکائی‌ها فقط هنگامی نفس راحت کشیدند که معلوم شد اختلالات جوی موجب چنین تصویری شده است (فونتن، ج ۲، ص ۲۴). آمریکائی‌ها و متحدانش می‌پنداشتند که برتری نظامی قاطع آنان در برابر کره و چین و شوروی، بی‌تردید موجب فرار نظامیان کره شمالی خواهد شد و چون دولت کره شمالی و متحدان سوسیالیست آن، فاقد محبوبیت در میان مردم کشورهای خود هستند، سربازان‌شان نیز برای آنان نخواهند جنگید. اما به‌زودی معلوم شد که چه کسانی اهل جنگیدن بودند و چه کسانی از آن روی برگردانیدند! سربازان کره شمالی در هفته‌های آغازین جنگ با شجاعتی وصف‌ناپذیر و در زیر بمباران‌های لجام‌گسیخته نیروی هوائی آمریکا-بی‌آنکه از سرعت‌شان کاسته شود- سربازان وحشت‌زده کره جنوبی و آمریکائی را که تنها به حفظ جان خود می‌اندیشیدند، تا انتهای شبه جزیره کره عقب راندند (آمروز، ص ۱۷۷-۱۸۷).

آمریکائی‌ها که تا پیش از این، خود و سایر متحدان‌شان را با تصورات مضحکی از رابطه یک‌جانبه دولت‌های سوسیالیستی با مردم کشورهای‌شان و تنفر مردم و اتباع آن کشورها از دولت‌هایشان دل‌خوش می‌داشتند، و با

وجود تجربه‌ای که در جنگ جهانی دوم داشتند- این تصورات مسخره را در آغاز جنگ‌های آلمان و شوروی نیز می‌گفتند و در کمتر از سه ماه خود به نادرستی آن اعتراف کردند- پس از مشاهده جانبازی‌های حیرت‌انگیز و بی‌نظیر مردم کره و چین و همراهی‌های بی‌پایان‌شان با دولت‌های خود، و سرسختی و ایستادگی‌های‌شان در برابر متجاوزان آمریکائی، ناگزیر نغمه دیگری سردادند و دلاوری‌ها و ایستادگی‌های آنان را به عامل دیگری منسوب کردند که به گمان‌شان می‌توانست آراء مسخره‌شان را در باره سوسیالیسم و قابلیت‌های دولت‌های سوسیالیستی و رابطه آنان با اتباع‌شان را که عملاً دروغ از آب درآمده بود، به طرز دیگری توجیه کند: شستشوی مغزی.



سربازان آمریکایی اسیر شده به دست نیروهای جمهوری دمکراتیک خلق کره

چنین توجیهاتی فقط به کار ادامه جنگ می‌آمد و چنین نیز شد. بدین ترتیب جنگ خانمان‌سوز و ظالمانه کره سرعت گرفت و به مراتبی رسید که حتی آفرینندگانش نیز از تصاعد آن به وحشت افتادند و برای خروج از بن‌بستی که دامگیرشان شده بود، حتی از کاربرد اسلحه اتمی سخن گفتند. ترومن با وجودی که اذعان داشت غیرنظامیان کره شمالی از کاربرد سلاح اتمی بیشترین آسیب را می‌بینند، با وقاحت حیرت‌انگیزی چندبار از احتمال کاربرد اسلحه اتمی سخن گفته بود (آزکان، ص

۸۷). چنین آینده‌ای قطعاً برای مجتمع‌های نظامی صنعتی آمریکا خوشایند بود، اما برای اغلب متحدین اروپائی آن ناخوشایند و ترسناک شده بود. زیرا آنان می‌دانستند که اگر پای تلافی‌جوئی به میان آید، آنان نخستین هدف سلاح‌های اتمی شوروی خواهند شد و قرائن نیز چنین احتمالی را نشان می‌دادند. ترومن به مقتضیات و محدودیت‌های زمانه آگاه بود و می‌دانست که نمی‌تواند بدون موافقت و همکاری متحدان اروپائی‌اش که پایه‌های دوام هژمونی آمریکا بر سرمایه‌داری جهانی بودند، چنین نیاتی را عملی کند. به همین سبب نیز از توصیه‌های کلمنت اتلی نخست‌وزیر بریتانیا استقبال کرد و تهدیدات اتمی را به گوشه تاریک استراتژی جنگ انتقال داد (آمروز، ص ۱۸۶-۱۸۷، فونتن، ج ۲، ص ۲۲-۲۴) اما ژنرال داگلاس مک‌آرتور که در آرزوی شوالیه‌گری در جنگ‌های صلیبی جدید- برانداختن کمونیسم به هر قیمت- می‌سوخت، این احتمال را چنان جدی گرفته بود که جز به کاربرد آن اسلحه مخوف به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشیدند.

ویرانی کامل کره شمالی

این تصور البته به عمل در نیامد، اما در عین حال ارتش آمریکا و متحدانش چنان آتشی در کره بر افروختند که توصیف هول‌انگیز ژنرال اودنل در سنای آمریکا از جنگ کره، تنها کلیات حقیقت را در خود داشت:

باید بگویم که تمام شبه جزیره کره، بله تمامش، مخروبه و وحشتناکی شده است. همه چیز نابود شده. چیزی که ارزش نام‌گذاری داشته باشد، سرپا نمانده است (بلوم، ص ۹۷). تلفیق این توصیف با آمار و ارقام نشان می‌دهد که عمق فجایعی که ارتش آمریکا و نیروی هوائی آن - به‌ویژه در جمهوری دموکراتیک خلق کره- آفریدند، تا کجا بوده است. آمریکا فقط در کره شمالی قریب ۶۵۰ هزار تن انواع بمب‌های ویران‌گر و کشنده فروریخت که بخش اعظم آنها بمب ناپالم بود، و کیست که از پیامدها و آثار ضد بشری این سلاح جهنمی بی‌خبر باشد (نک: هاوارد زین، ص ۵۶۳-۵۶۴). در جنگ کره، بیش از ۲ میلیون غیرنظامی کشته شدند که بیشترین‌شان از مردم کره شمالی بودند و اغلب آنان بر اثر بی‌سابقه‌ترین بمباران‌های لجام گسیخته آمریکائی- در مقیاس یک جنگ محلی- سوختند و کشته

شدند (آزکان، ص ۱۲۸). بمباران‌های آمریکا در خاک کره شمالی بیش از ۸۷۰۰ کارخانه کوچک و بزرگ؛ ۶۰۰ هزار خانه مسکونی؛ بیش از ۵ هزار مدرسه؛ هزاران مؤسسه علمی و طبی و بهداشتی و فرهنگی؛ و بسیاری از پل‌ها و قطعات راه‌آهن و جاده‌های زمینی را نابود کرد و به معنای واقعی کلمه، زمین سوخته برجای نهاد و عصر حجر را به کره شمالی بازگردانید (کوزمیچوف، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲، بلم، ص ۶۴۵).

نظامیان آمریکائی از نخستین روزهای جنگ کره و در جریان عقب‌نشینی به سوی بندر پوسان در جنوب شرقی کره، مرتکب برخی از بدترین جنایات جنگی شدند تا از پیشروی سربازان کره شمالی و یا حملات آنان به نظامیان آمریکائی و کره جنوبی در استتار بومیان کره جنوبی مانع شوند. یکی از این جنایات، کشتار صدها نفر از ساکنان روستای نوگون ری در ژوئیه سال ۱۹۵۰ بود که دولت‌های آمریکا و کره جنوبی، ارتکاب آن را به سربازان کره شمالی نسبت داده بودند. اما امروزه دیگر آشکار شده است که این کشتار بی‌رحمانه و بسیاری از حوادث مشابه دیگر، به دستور فرماندهان آمریکائی و توسط سربازان آمریکائی صورت گرفته بود تا به زعم آنان که از ترس و توهم می‌سوختند، خطر استتار سربازان کره شمالی در میان بومیان کره جنوبی و حملات پنهانی آنان کاهش گیرد (آزکان، ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

نظامیان و پلیس کره جنوبی به دستور شخص سینگمان ری، و بدون هرگونه ترس و هراسی از واکنش‌های ملی و بین‌المللی، که پشتوانه آن فقط حمایت‌های دولت آمریکا از آن بوده است، بارها به چنین جنایاتی دست زدند و ده‌ها هزار نفر از مردم کره جنوبی را بدون هرگونه تشریفات حقوقی و قانونی به قتل رسانیدند-گریگوری هندرسون دیپلمات آمریکائی مقیم کره، این تعداد را بیش از یک‌صد هزار نفر نوشته است- و چون برخی از این کشتارها آشکار شد، سیگمان ری با وقاحت و دریدگی تمام، که آن نیز متکی به حمایت‌های دولت آمریکا بود، ارتکاب چنین جنایاتی را به کمونیست‌ها و نیروهای کره شمالی نسبت داد (بلم، ص ۹۲).

عملیات متقابل آمریکا و هم‌دستانش، جنگ کره را به اعماق جمهوری دموکراتیک کره کشانید و آنان پس از تصرف پیونگ یانگ و نابودی غیر قابل تصور شهر، برای تکمیل پیروزی‌های خود، تا رودخانه یالو-مرز میان چین و کره- پیش رفتند. اما واکنش سریع و کمرشکن جمهوری خلق چین که مبتنی بر انترناسیونالیسم و میهن‌دوستی بود؛ و تهاجم سیل‌آسای جنگ‌جویان چینی علیه ارتش به اصطلاح سازمان ملل متحد، مانع از پیشروی آنان شد. شدت عملیات متقابل جنگ‌جویان چینی و حمایت‌های گسترده تسلیحاتی اتحاد شوروی، موجب فرار سریع و عقب‌نشینی‌های پرتلفات متجاوزان و زمین‌گیری بالنسبه طولانی نیروی هوائی آمریکا و خلبانان جنایت‌کار آن شد. (ورود میگ ۱۵ شوروی به جنگ‌های هوائی در آسمان کره شمالی، نیروی هوائی آمریکا را به پنجشنبه سیاه ۱۲ آوریل ۱۹۵۱؛ سه‌شنبه سیاه ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱؛ هفته سیاه ۲۳-۲۷ اکتبر ۱۹۵۱؛ و روزهای سیاه دیگر مبتلا کرد).

مک‌آرتور، فرمانده خون‌آشام ارتش آمریکا که در مالیخولیاهايش، خود را برترین جنگ‌سالار تاریخ جهان می‌دید، برای جبران این شکست‌های سنگین و زدودن حقارتی که بر شخصیت او نشسته بود، خواستار کاربرد وسیع سلاح‌های اتمی کوچک و متوسط علیه چین و داوطلبان چینی و ایجاد کمربندی مشتمل بر نوار عریضی از زمین‌های سوخته غیر قابل گذر در مرزهای کره و چین و شوروی شد و در این باره حتی به ترمذ از فرمان دولت متبوع خود دست زد و ناگزیر برکنار شد. ترومن او را در ۱۱ آوریل سال ۱۹۵۱ برکنار کرد تا چراغ سبزی برای نشان دادن تمایلش به صلح باشد. او جز این چاره دیگری نداشت، مگر کاربرد اسلحه اتمی که شوروی نیز قادر به آن بود. زیرا جنگ کره پس از یک سال عملاً به بن‌بست رسیده بود و از میانه سال ۱۹۵۱ تنها برای آن ادامه یافت که سرشکستگی و بی‌آبرویی آمریکا و هم‌دستانش عیان نشود و مابه‌ازای آن نیز گوشت و پوست و خون مردم کره و داوطلبان چینی و سربازان نادان و مستعد جنایت در ارتش به اصطلاح سازمان ملل متحد بود.

بسیاری از فرماندهان ارتش آمریکا در جنگ کره و به‌ویژه فرمانده کل آنان ژنرال مک‌آرتور - حتی پس از برکناری از فرماندهی جنگ - اشتیاق وصف‌ناپذیری به کاربرد سلاح هسته‌ای علیه جمهوری دموکراتیک کره و چین داشتند و در هر فرصتی آن را بازگو می‌کردند. مک‌آرتور در روز ۱۷ دسامبر سال ۱۹۵۲، ضمن ملاقاتی با ژنرال آیزنهاور - رئیس جمهوری جدید آمریکا - در خانه هم‌پالکی خود جان فاستردالس، با فصاحتی شورانگیز، همانند یک شه‌سوار دیوانه جنگ‌های صلیبی، رئیس جمهوری را به گریه انداخت که: شما نیروئی در اختیار دارید که می‌تواند بزرگ‌ترین اثر را از زمان مصلوب شدن حضرت مسیح به این طرف بر دنیای متمدن بگذارد، اما وقت زیادی ندارید. ما همه ورق‌های برنده‌ای که قدرت دشمن را افزایش می‌دهد، دو دستی به او تسلیم کرده‌ایم. ما با رد سنت دیرینه خود که علت غائی ورود به هر جنگی، نیل به پیروزی است، در همه جا دشمن را تشویق کرده‌ایم. هنوز برای تغییر این مسیر وقت هست و شما تنها کسی هستید که قادر به چنین کاری است. در تسلط به اوضاع، تزلزل و تردید به خود راه ندهید. باور کنید که نام شما همیشه مورد تقدیس قرار خواهد گرفت (فونتن، ج ۲، ص ۶۱).

استرداد اسرای جنگی و جنایات بیشتر آمریکایی‌ها

آمریکا و متحدانش تا آخرین روزهای جنگ، می‌کوشیدند تا به هر ترتیبی نقش واقعی‌شان در وقوع جنگ کره و استمرار آن، هم‌چنان پنهان بماند و برای این کار از هر وسیله و حربه‌ای استفاده می‌کردند. یکی از این حربه‌ها که پس از امضای توافق‌نامه آتش‌بس (۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳) به کار آمد، چگونگی استرداد اسیران جنگی بود. آمریکائی‌ها و متحدان‌شان در اواخر جنگ کره بیش از ۱۳۲ هزار سرباز کره شمالی و داوطلبان چینی را در اسارت خود داشتند و علی‌القاعده می‌بایستی پس از خاتمه جنگ همه آنان را به کشورهای‌شان مسترد می‌داشتند. اما آمریکا و دولت دست‌نشانده آن در کره جنوبی، آشکارا و به انگیزه‌های کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک که یکی از مهم‌ترین‌شان، استتار نقش اساسی خود در آغاز جنگ کره بود، انجام آن را مؤکول به اعلام موافقت زندانیان با استردادشان کردند. مورخان قلابی و دروغین که خود بخشی از کارزار جنگ سرد، و ردیفی از کارگزاران فرهنگی آن بودند، حوادث ناشی از چنین شرطی را همان‌گونه گزارش کرده‌اند که دل‌خواه دراکولا‌های آمریکائی بوده است. همان داستان‌هایی را تکرار کرده‌اند که خوشایند دوست‌داران تبدیل زمین به جهنم، و پیروان جنگ اتمی یعنی کسانی همچون هری ترومن و ژنرال مک‌آرتور و جان فاستردالس و آلن دالس و سناتور جوزف مک‌کارتی بوده است (نک: فونتن، ج ۲، ص ۶۱-۶۲).

اینان با استناد به افسانه‌های مخوف و داستان‌های ترس‌آوری که خود درباره سرگذشت افسران و سربازان اسیرشده ارتش سرخ پس از بازگشت از اردوگاه‌ها و زندان‌های آلمان نازی به میهن، جعل کرده و انتشار داده بودند؛ و به اتکاء کوشش وسیع مطبوعات ارتجاعی و حمایت روشنفکران بی‌مرام و خودفروخته در انتشار این جعلیات؛ و از زبان کسانی هم چون هری ترومن - این هاویه‌سالار هیروشیما و ناکازاکی - می‌گفتند که: ترک محاصره را به بهای تسلیم افراد بشر به دست قصابان یا بردگی آنان خریداری نمی‌کنیم. و درباره سرانجام این روند نیز، بی‌هیچ خجالت و حیائی، همان گزارش‌هایی را نشخوار کردند که ارتش‌های آمریکا و کره جنوبی برای استتار جنایت خود علیه اسیران جنگی منتشر کرده بودند: سرانجام چین و کره شمالی موافقت کردند که نظر اسیران پرسیده شود. علت موافقت نیز این بود که کمونیست‌ها در اردوگاه‌های اسیران جنگی شبکه‌های منظم و عوامل مؤثری داشتند که می‌توانستند به هم‌قطاران‌شان که مایل بودند آزادی را انتخاب کنند، فشار وارد آورند. در ۱۸ فوریه ۱۹۵۲ که سربازان آمریکائی می‌خواستند شبکه زیرزمینی کمونیست‌ها را در اردوگاه کوبه متلاشی کنند، آشوب در گرفت



ژنرال «بلک شیر» در حال تبادل اعتبارنامه‌های امضاء آتش بس با ژنرال «لی جو» نماینده چین. ۲۷ جولای ۱۹۵۳

و ۷۵ نفر از اسیران کشته شدند (فوتن، ج ۲، ص ۵۹). به همین سادگی!

اما، امروزه دیگر آشکار شده است که افسران و سربازان آمریکائی و کره جنوبی، این زندانیان را به زیر مشت و لگد و شلاق و قنذاق تفنگ گرفتند تا از فکر بازگشت به میهن خود منصرف شوند و بر اندام‌ها و سروصورت جمع کثیری از همین زندانیان و اسیران جنگی، شعارهای ضدکمونیستی خالکوبی کردند تا نتوانند به کشورهای خود بازگردند. ده‌ها سال پس از آن حوادث آشکار گردید که آشوب اردوگاه کویه و

اردوگاه‌های دیگر، تنها مقاومت سازمان مخفی کمونیست‌های اردوگاه‌ها در برابر عملیات آمریکائی‌ها نبود، بلکه مقاومت تمام اسیران جنگی در برابر داغ و درفش و قنذاق تفنگ و شکنجه‌ای بود که آمریکائی‌ها و پیروان سینگمان ری برای نگهداشتن زندانیان جنگی در خاک کره جنوبی به کار برده بودند (آزکان، ص ۱۱۰).

البته قریب ۲۱ هزار نفر از اسیران جنگی، مشتمل بر ۱۴ هزار داوطلب چینی و ۷ هزار سرباز و افسر کره شمالی از بازگشت به میهن‌شان خودداری نمودند، اما همان‌گونه که «نوکوم سوک»، آن خلبان خیانت‌کار کره شمالی - در آمریکا نام «کنت راو» بر خود نهاد- پس از فرار با یک فروند میگ ۱۵ شوروی به کره جنوبی در ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۳، یک صد هزار دلار دستخوش گرفت، گروهی از این اسیران جنگی نیز به امید دریافت امتیازاتی که به آنان وعده داده شده بود، از بازگشت به میهن‌شان خودداری کردند و عده‌ای نیز از ترس واکنش احتمالی دولت‌های‌شان نسبت به برخی اعمال نادرستی که در زندان‌ها داشتند، و گروهی نیز از خجالت خالکوبی‌های ضدکمونیستی بر سر و صورت خود، ناگزیر از اقامت در تبعید شدند و بی‌تردید عده‌ای نیز با انگیزه‌های سیاسی اجتماعی خود و در مخالفت با دولت‌های جمهوری خلق چین و جمهوری دموکراتیک خلق کره چنین تصمیمی اتخاذ کرده بودند.

اما اینکه ۸۴ درصد اسیران جنگی خواستار بازگشت به میهن خود بودند، و تنها ۱۶ درصد اسیران جنگی از سیاست آمریکا پیروی کردند، خود پیروزی بزرگی برای کره شمالی و چین و شوروی بوده است.

جالب توجه اینکه طبق گزارش‌های رسمی ارتش آمریکا، که پس از جنگ منتشر شد، بالغ بر ۳۰ درصد اسیران آمریکائی در دوران اسارت با زندان‌بانان خود همکاری می‌کردند و بیش از ۱۳ درصد آنان مرتکب جرم همکاری‌های جدی نظیر جاسوسی و موافقت با تشکیل سازمان‌های کمونیستی در آمریکا بعد از پایان جنگ، و انتشار توبه‌نامه‌های علنی شده بودند. دولت آمریکا برای توجیه این گونه اعمال و حفظ اعتبار روایت رسمی خود از جنگ، که از این طریق به خطر افتاده بود، فرمول مسخره و مضحک شستشوی مغزی را که پیش از این درباره منشأ دلاوری‌ها و شجاعت‌های سربازان کره شمالی و چین به کار گرفته بود، این بار درباره سربازان خود به کار گرفت (بلوم، ص ۹۴). و این البته فرمولی بود که خود آمریکائی‌ها به جد، دنبالش بودند تا بتوانند بر قابلیت و قدرت جنگی سربازان‌شان بیفزایند (بلوم، ص ۹۴ و ۹۵).

آمریکائی‌ها برای پیروزی در جنگ کره و پیشبرد مقاصدشان به هر کاری دست می‌زدند. یکی از برنامه‌های ارتش آمریکا در این جنگ، شناسائی سربازانی با گرایش بالفطره به آدمکشی و تحریک این گرایش در آنان بود. بر همین اساس عده‌ای از نظامیان آدمکش و جنایت‌پیشه آمریکائی را که زندانی بودند، در جریان جنگ کره از زندان‌ها آزاد کردند و به میدان‌های جنگ فرستادند (بلوم، ص ۹۵).

مخالفت‌های جهانی با جنگ کره

جنگ کره و به‌ویژه مظلومیت مردم کره شمالی، اعتراضات آزادگان جهان را برانگیخت و بسیاری از احزاب ترقی خواه و دموکرات به مخالفت با این جنگ به‌پا خاستند و خواستار توقف و خاتمه آن شدند. البته این اعتراضات از لحاظ دامنه و تعداد شرکت‌کنندگان در آن، به پای اعتراضات به جنگ ویتنام نمی‌رسید زیرا جامعه آمریکا از افکار عمومی آن‌که می‌بایستی در صف اول جریان اعتراض قرار داشته باشد، با تبلیغات مداوم محافل ارتجاعی و دلالتان مجتمع‌های نظامی-صنعتی و مطبوعات متعلق به آنان بشدت مسموم شده بود. این مسمومیت به‌ویژه با ترسی که از سناتور جوزف مک‌کارتی و کمیته مبارزه با فعالیت‌های ضدآمریکائی در دل‌ها افتاده بود، جرأت و شهامت اعتراض را از جامعه آمریکا و اغلب روشنفکران آمریکا سلب کرده و بخشی از نیروی آن را به سوی حمایت ناپایدار از ژنرال مک‌آرتور می‌کشانید. او که پس از برکناری، همچون قهرمانی بی‌بدیل و در امواج استقبال‌های مردم به آمریکا بازگشته بود، در کمتر از یک‌سال چنان فراموش شد که اگر تبلیغات محافل فوق ارتجاعی آمریکا نبود، هیچگاه از تاریک‌خانه گمنامی بیرون نمی‌آمد. با این همه در نهضتی که شورای جهانی صلح برای مخالفت با جنگ و سلاح اتمی و به‌ویژه جنگ کره به راه انداخت، قریب دو میلیون نفر از مردم آمریکا درخواست مربوطه را با نام خود امضاء کرده بودند. هم‌چنین دو میلیون نفر از مردم آلمان غربی و ۱۷ میلیون نفر ایتالیائی و ۱۴ میلیون نفر فرانسوی و یک میلیون نفر انگلیسی با نام و امضای خود از این پیکار حمایت کردند (کلودین، ص ۶۸۲). هم‌چنین برخی از بزرگان فرهنگ و هنر آمریکا و اروپا نسبت به این خون‌ریزی‌ها واکنش نشان دادند و به افشای آن کوشیدند. پابلو پیکاسو، یکی از پرده‌های نقاشی خود را به نام **قتل عام** در کره که شباهت معینی به پرده نقاشی فرانسیسکو گویا از اعدام مبارزان اسپانیائی به دست سربازان فرانسوی دارد، به تقبیح و افشای تباهی‌های این جنگ اختصاص داده بود (برگر، ص ۱۵۱-۱۵۳، لینتن، ص ۳۱۴).

جنگ کره- و در حقیقت عملیات جنگی آن- در ژوئیه سال ۱۹۵۳ خاتمه یافت اما حالت جنگ هنوز باقی است. زیرا آن ضرورتی که محرک جنگ و دوام آن شده بود، هم‌چنان ادامه دارد و آن ضرورت چیزی نیست جز وحدت دو کره، و در برابر آن نیز امپریالیسم آمریکا قرار دارد که با تمام قوا مانع از تحقق این ضرورت است. آمریکا تا حد ممکن می‌کوشد از تبدیل کره شمالی به یک نمونه موفق ایستادگی در برابر آمریکا ممانعت کند و در برابر آن، موفقیت کره جنوبی را قرار می‌دهد که در نهایت چیزی بیشتر از یک حباب سخت پوست نیست. دولت کره شمالی ویرانی‌های غیر قابل تصور دوران جنگ را در طول یک دهه با فداکاری‌های غول‌آسای مردم و همراهی‌های جانانه و بدون چشم‌داشت چین و شوروی و بلوک سوسیالیستی سابق، بازسازی نمود اما آمریکا و هم‌دستانش که خود ویرانگران کشور کره و سلاخان مردم کره بودند، برای جبران بخشی حتی ناچیز از آنچه که خود آفریدند، کوچک‌ترین همراهی‌ای با کره شمالی نکردند و آنچه که انجام دادند تنها برای تثبیت موقعیت دست‌نشانندگان بی‌وطن خود در کره جنوبی بود.

اعدام دانشجویان هوادار وحدت دو کره در کره جنوبی

آمریکا پس از خاتمه جنگ هم‌چنان از دولت غیرقانونی و جنایت‌کار سینگمان ری پشتیبانی داشت و حتی به هنگام اعتراضات بزرگ دانشجویان کره‌ای در سال ۱۹۶۰، که خواستار عزل رئیس‌جمهور غیرقانونی و استقرار دموکراسی بودند، حمایت از او را رها نکرد. این اعتراضات، رئیس‌جمهوری فاسد و دیکتاتور را برانداخت، اما جانشین او «یون بوسان» آن کسی نبود که آمریکا انتظار داشت. پس با کودتای ژنرال «پارک چونگ‌هی» علیه او (مه ۱۹۶۱) موافقت کرد و آن افسر بدنام را به ریاست جمهوری کره جنوبی رسانید. پارک چونگ‌هی از افسران

کره‌ای ارتش ژاپن بود و در بسیاری عملیات جنگی علیه مردم کره و هم‌چنین علیه مردم چین شرکت داشت، و پس از استقرار ارتش آمریکا در جنوب کره، به خدمت آن درآمد و یکی از مؤسسان ارتش کره جنوبی شد و در وقوع جنگ کره مؤثر بود. خصومت او با هر شکل از دموکراسی و هر شکل از سوسیالیسم، شهرت جهانی داشت و این خصومت را به چنان حدی رسانیده بود که حتی از اعدام دانشجویان اعتصابی که دوستدار وحدت دو کره- و به زعم او حامی دولت کره شمالی بودند- خودداری نکرد. تاریخ فعالیت‌های دانشجویی عالم پس از جنگ جهانی دوم، چنین حادثه‌ای را فقط در دولت کره جنوبی به خاطر دارد. گزارش‌ها و تصاویر این اعدام‌ها هنوز آشک به چشم‌ها می‌آورد.

ستم‌گری‌ها و جنایات پارک چونگ‌هی مانع از تشدید مبارزات مردم نشد و بویژه در سال آخر حکومت او، شورش‌های بزرگ مردم پوزان و مازان لوزه بر اندام دولت و ارتش انداخته بود و قتل او به‌دست همکارانش نیز انعکاسی از همین لرزه‌ها بود. در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۹ ژنرال «کیم جای کیو» رئیس سازمان اطلاعات مرکزی کره، که دست‌نشانده و معتمد پارک چونگ‌هی بود، در یک مهمانی شام او را کشت و پس از آن حکومتی غیرنظامی بر سرکار آمد که دوام چندانی نداشت و پس از ۹ ماه ژنرال بدنام دیگری به نام «چون دوهوان» با کودتائی که مورد حمایت و همراهی دولت آمریکا بود، به جای او نشست. در سال ۱۹۸۰ دانشجویان سئول بر حکومت او شوریدند و سرکوب شدند. در همان سال مردم شهر «کوانگ‌جو» سر به شورش برداشتند و شهر را در اختیار گرفتند. ژنرال چون دوهوان با استفاده پنهانی و غیرقانونی از نیروهای کره‌ای ارتش سازمان ملل که فرمانده آمریکائی آن ارتش در اختیارش قرار داده بود، به جنگ مردم کوانگ‌جو رفت و پس از نبردهائی که با کشتارهای بسیار همراه بود- تعداد مقتولان شهر را بالغ بر چند هزار نفر نوشته‌اند- شهر را تصرف کرد. دو سال بعد کارگران و دانشجویان شهر پوسان بر دولت شوریدند و دولت نیز پس از کشتار چند صد نفر از مردم- اعم از دانشجویان و کارگران و سایر گروه‌های اجتماعی- بر شورشیان پیروز شد. چون دوهوان در سال ۱۹۸۸ و در آستانه مسابقات المپیک بر اثر اعتراضات وسیع دانشجویان و مردم- که بنا به ملاحظه وقت قادر به سرکوبی خونین آن نبود- از حکومت استعفاء داد و یکی از هم‌دستانش به نام «روتای وو» به جایش نشست. او در انتخابات سال ۱۹۹۴ برکنار شد و در سال



نقاشی پیکاسو، «قتل عام در کره»

۱۹۹۵ همراه چون‌دوهوان به دنبال افشای اختلاس و رشوه‌خواری‌ها به زندان افتاد. در جریان دادرسی آشکار شد که چون‌دوهوان بیش از ۱/۲ میلیارد دلار و روتای‌وو بالغ بر ۶۳۰ میلیون دلار از انحصارات بزرگ داخلی و خارجی رشوه گرفته بودند. این حقایق منتهی به محاکمه هر دو نفرشان شد و چون فرصتی پیش آمده بود، جنایات‌شان در کشتار مردم و دانشجویان و کارگران شهرهای کوانگ‌جو و سئول به دادخواست دادگاه افزوده شد. اما دولت آمریکا که خود در گذشته از عملیات این دو جنایت‌کار حمایت کرده بود، برای مصونیت از انتقادهای ملی و بین‌المللی و مجازاتی که شاید دام‌گیری می‌شد، مانع از حضور و شهادت سفیر وقت آمریکا و فرمانده آمریکایی ارتش سازمان ملل در دادگاه شد. با این همه چون‌دوهوان به اعدام و روتای‌وو به بیست سال زندان محکوم شدند. اما «کیم‌دای‌جونگ» رئیس‌جمهوری جدید کره در سال ۱۹۹۷ محکومیت هر دو نفرشان را تخفیف داد و مجازات اولی را به زندان ابد و دومی را به کم‌تر از بیست سال تبدیل کرد (جانسون، ص ۸۶-۸۸).

فهرست رؤسای جمهوری کره جنوبی، سرگذشت کسانی است که اغلب آنان به سبب مفاسد و جنایات‌شان، یا به دنبال قیام‌های مردم ساقط شدند و یا به دست رقیبانش به قتل رسیدند و یا توسط مجلس کره جنوبی برکنار شده و به زندان افتادند.

- سینگمان ری، ۱۹۴۸-۱۹۶۰. به دنبال اعتراضات گسترده مردم به فساد و تبه‌کاری و جنایاتش سقوط کرد.

- یون بوسان، ۱۹۶۰-۱۹۶۱. با کودتای پارک چونگ‌هی برکنار شد.

- پارک چونگ‌هی، ۱۹۶۱-۱۹۷۹. به دست یاران سابقش - شاید با موافقت آمریکا - کشته شد.

- چون کیوهه، ۱۸۷۸-۱۹۸۰. به سبب کشتار کوانگ‌جو استعفاء داد.

- چون‌دوهوان، ۱۹۸۰-۱۹۸۸. بر اثر اعتراضات مردم برکنارگردید و بابت کشتار مردم کوانگ‌جو و رشوه‌خواری و اختلاس محکوم شد.

- روتای‌وو، ۱۹۸۸-۱۹۹۲. از بابت حوادث کوانگ‌جو و دریافت رشوه و اختلاس به زندان محکوم شد.

- کیم یونگ‌سام، ۱۹۹۳-۱۹۹۸. به سبب تقلبات مالیاتی و دریافت رشوه به زندان افتاد.

- کیم‌دای‌جونگ، ۱۹۹۸-۲۰۰۳. کوشش‌های مفیدی برای اتحاد دو کره داشت و از همین بابت برنده جایزه صلح نوبل شد.

- رومو هیون، ۲۰۰۳-۲۰۰۸. به اتهام دریافت رشوه تحت بازجویی بود که در یک حادثه مشکوک کوهنوردی به قتل رسید.

- لی میونگ‌باک، ۲۰۰۸-۲۰۱۳. اعضای خانواده‌اش برای رشوه‌خواری به زندان افتادند و خود او نیز بابت شکستن قوانین معاملات املاک زندانی شد.

- پارک گون‌هی، ۲۰۱۳-۲۰۱۷. دختر پارک چونگ‌هی که به سبب فساد مالی برکنار و زندانی شد.

همگی اینان - شاید به جز یک نفر - هم‌دستان و برکشیدگان «کای‌بول»‌های کره جنوبی - یعنی شرکت‌های سامسونگ و هیوندای و ال‌جی و دای‌وو - بودند، که نصف بیشتر تولید ناخالص ملی کره جنوبی متعلق به آنان است - بودند و برای منافع آنان می‌کوشیدند و با نوسان منافع آنان، خود نیز به نوسان می‌افتادند. در این فهرست تنها کسی که تا اندازه‌ای شایسته مقام یک رئیس‌جمهور منتخب بوده، کیم‌دای‌جونگ است که بیشتر از بابت کوشش‌های مسالمت‌جویانه‌اش برای اتحاد دو کره - با فاصله محسوس از سیاست‌های رسمی دولت آمریکا - شایستگی این را داشت که از میان نامزدهای احتمالی این مقام، متصدی آن شود. به این ترتیب چگونه می‌توان نظامی این چنین فاسد را که دست‌پخت دولت آمریکا و تحت‌الحمایه آن است، نمونه اعتبار سیاسی و دموکراسی پیش‌رونده و اقتصاد قدرت‌مند مفید برای مردم نامید و در برابر از کره شمالی که به قول مخالفانش و سازندگان

کارزارهای تبلیغاتی کثیف و تهوع‌آور علیه آن، هیچ اطلاع موثقی از داخل آن در اختیار نیست، نمونه هیولائی انحطاط و استبداد و فساد و ضدیت علیه بشریت ساخت؟

کره شمالی، خاری در چشم امپریالیسم جهانی

کره شمالی شاید نمونه خالص سوسیالیسم نباشد - طرز‌گزینش رهبران کشور پس از مرگ «کیم ایل سونگ» این را می‌گوید - اما به دست یک دولت ملی و مستقل اداره می‌شود. کره شمالی ثروت زیادی ندارد اما همان میزان ثروت، متعلق به «کای بول» های غارت‌گر وابسته به تراست‌های بین‌المللی نیست. در کره شمالی بی‌تردید دمکراسی بورژوائی جریان ندارد، اما شکلی از مشارکت فعال مردم در سیاست و دولت از طریق نهادهائی دیگر - بی‌آنکه درباره آنها ارزش‌گذاری صورت گیرد - جاری است که حزب کار، و دولت حاکم را در پیشبرد سیاست‌هایش همراهی و حمایت می‌کند. کره شمالی به دور از آن چهره‌ایست که آمریکا و متحدانش از او ساخته‌اند. کره شمالی بی‌تردید بر اثر تحریم‌های ده‌ها سال گذشته دچار تنگناها و محدودیت‌های اقتصادی است و به‌طور قطع از تأمین برخی کالاها ناتوان شده است. اما برخلاف آنچه که تبلیغات آمریکا و هم‌دستانش می‌گویند، مردم آن به هیچ وجه، علف‌خوار نشده‌اند.

اقتصاد کره شمالی بر صادرات کالابنا نشده، اما صادراتش آن اندازه هست و آن اندازه ارزش دارد که آمریکا و هم‌دستانش خواهان تحریم آن‌ها بشوند. ساختار صنعتی و زراعی کره شمالی بی‌تردید تنگناهای جدی و اساسی دارد و قطعاً تحت فشارهای بسیار است. چرا که در طول ده‌ها سال با انواع تحریم‌های ریز و درشت روبرو بوده است. اما، همین ساختار توانسته قدرت نظامی این کشور را چنان ارتقاء دهد که بزرگ‌ترین قدرت نظامی جهان، نگران از پیامدهای ناشناخته واکنش آن در برابر اقدامات آمریکا، که می‌کوشد با ترسانیدنش از احتمال تکرار ویرانی‌ها و سلاخی‌های دوره جنگ کره، مانع از واکنش‌های آن شود. کره شمالی قطعاً از جمله کشورهای تأثیرگذار بین‌المللی نیست و جایگاه دولت‌های روسیه، چین و هند را ندارد، اما یکی از کشورهایی است که آراء خود را در سازمان ملل و مؤسسات وابسته به آن و سایر سازمان‌های بین‌المللی، برای مبارزه با ظلم و ستم و فقر و بی‌عدالتی و مخالفت با تجاوز به کار می‌گیرد.

جمهوری دموکراتیک مردم کره، از ۶۵ سال پیش تا امروز، همواره در معرض انواع تحریم‌های آمریکا و هم‌دستانش قرار داشته است و در ۲۰ سال اخیر دامنه این تحریم‌ها چنان تنظیم شده که بتواند قحطی و گرسنگی و امحای نفوس را به دنبال داشته باشد. این تحریم‌ها همه عرصه‌های زندگی مردم کره شمالی را - اعم از صنعت، تجارت، زراعت، بهداشت و درمان، امنیت، منافع ملی و نیروهای نظامی - هدف قرار داده و می‌کوشد که این جمهوری را چنان ناتوان سازد تا نتواند حوائج اولیه مردم خود را فراهم کند. در حقیقت این آمریکاست که می‌خواهد مردم کره شمالی علف‌خوار شوند.

پایبندی کره به توافقی‌ها و بی‌اعتنایی آمریکا به تعهدات

دولت جمهوری دموکراتیک کره در سال ۱۹۹۴ با جیمی کارتر، فرستاده ویژه بیل کلینتون رئیس‌جمهوری آمریکا، توافق کرد که تأسیسات اتمی عمده خود را منهدم کند و در برابر، آمریکا بخشی از نیازهای کره شمالی به انرژی را تأمین نماید. کره، به تعهدات خود عمل کرد، اما دولت کلینتون که تصور دیگری از آینده و سرنوشت کره شمالی داشت و آن را در آستانه سقوط می‌دید، به تعهد خود پای‌بند نماند.

جورج بوش، جانشین او، حتی از این هم پیش‌تر رفت و بازنگری در توافقات قبلی را در دستور کار دولت خود

قرار داد و در سال ۲۰۰۲، کره شمالی را در کنار ایران و عراق، محور شرارت نامید و خود را از توافق سابق خارج نمود. در همین سال‌هاست که نوشته‌هایی نظیر «آواربوم‌های پیونگ یانگ»، «فرار از اردوگاه ۱۴» و «کتاب سیاه کمونیسم» تألیف و منتشر شد که بیشتر از هر چیزی تقلید مضمئن‌کننده‌ای از معصوم‌نمائی تساح‌ها و کفتارها و گرگ‌های وحشی بود و برخی از سرشناس‌ترین دست‌راستی‌های ضدکمونیست فرانسوی به نام‌های «استفان کورتوا» و «پیر ریگولت»، دستیار نویسندگان این کتاب‌ها و یا ویراستار آنها بودند. این کتاب‌ها حاوی آمار و ارقامی در باره کشتارهایی است که کمونیست‌های حاکم و یا کمونیست‌های غیرحکومتی صورت داده‌اند، که تنها مورد تأیید مالیخولیائی‌ان و آدم‌خوارانی نظیر هیتلر و مک‌کارتی است. پیر ریگولت در مقدمه کتاب آواربوم‌های پیونگ یانگ، تعداد کشتگان قحطی و گرسنگی کره شمالی را در سال‌های آخر قرن گذشته و نخستین سال‌های قرن حاضر بیش از ۳ میلیون نفر نوشته است. استفان کورتوا در کتاب سیاه کمونیسم، قتل بیش از ۹۵ میلیون انسان را به دولت‌ها و احزاب کمونیست نسبت داده است و به استناد همین زباله‌نامه‌ها است که برخی مؤلفان وطنی، در نشریاتی نظیر «مهرنامه»، کمونیست‌های حاکم و غیرحاکم جهان را قاتلان یک‌صد میلیون انسان نوشته‌اند! جورج بوش نیز با توسل به همین اراجیف مالیخولیائی و به اتکاء همین نوشته‌ها و اسنادی از این دست - که با زباله‌های دفع نشده مراکز به اصطلاح فرهنگی-سیاسی امپریالیسم و متحدانش ساخته شده بودند- کره شمالی را یکی از اجزای محور شرارت نامید و توافق سال ۱۹۹۴ را نقض کرد و آماده خون‌ریزی در کره شد. درست همان‌گونه که در عراق و افغانستان انجام داد و درست همان‌گونه که برای کشور ما ایران تدارک دیده بود.

براستی جنگ کره برای آمریکا چه داشته که او هنوز از سودای آن خارج نشده است؟ پاسخ این سؤال را می‌توان چنین خلاصه کرد که جنگ کره برای آن درگرفت که سوسیالیسم را مهار کند و مبارزه بشریت علیه استعمار و سرمایه انحصاری را متوقف نماید و سروری و سیادت دولت آمریکا را استحکام بخشد. این همه، فقط و یا بیشتر، برای آن بود که الیگارش‌های مالی و تراست‌های نظامی صنعتی آمریکائی-این بنیادهای حیاتی سرمایه‌داری انحصاری جهانی- را از زوالی که صلح و آرامش با دوام نصیب او می‌کرد، مصونیت یابند. این جنگ، دورانی را در تاریخ امپریالیسم رقم زده است که قابلیت‌های ضداجتماعی آن به اقتضای هژمونی اقتصادی و جنگی دولت آمریکا، به صورت هیولائی آکنده از قابلیت‌ها و استعداد‌های ضدانسانی افزون‌تر درآمده است.

به دنبال این جنگ، مسابقه تسلیحاتی خوفناکی به راه افتاد که از طریق آن:

- بودجه وزارت دفاع آمریکا-بخوانید بودجه‌های جنگی- به طرزی سرسام‌آور افزایش یافت و این افزایش هم چنان استمرار دارد.
- نفرات ارتش آمریکا به حدود ۴ میلیون نفر رسید که از این لحاظ اولین کشور دنیا شده است.
- تولید سلاح‌های کشتار جمعی اتمی و هیدروژنی و میکروبی افزایش چشمگیری یافت. امروزه هزاران واحد از این سلاح‌ها در آمریکا و گوشه و کنار دنیا انبار شده است.
- تولید انواع هواپیماهای جنگی، تانک‌ها، ناوها، ناوهای هواپیمابر و سایر ادوات جنگی، افزایشی بی‌سابقه و سرسام‌آور گرفت و این روند روزافزون هم چنان استمرار دارد.
- کشورهای استعمارگر نظیر فرانسه در جنگ علیه استقلال‌طلبان از همکاری‌های وسیع و تأثیرگذار آمریکا برخوردار شدند.
- کشورهای ترکیه و یونان و اسپانیا-هر سه از دولت‌های شبه فاشیست- به عضویت پیمان ناتو درآمدند.
- ارتش آلمان غربی که بعد از آمریکا دومین سازمان نظامی بزرگ ناتو محسوب می‌شود دوباره تسلیح و تجهیز شد.

- پایگاه‌های نظامی آمریکا در نقاط گوناگون جهان افزایش چشمگیری یافت.

- پیمان صلح آمریکا با ژاپن امضاء شد و در برابر آن ارتش آمریکا در اوکیناوا، صاحب یکی از بزرگ‌ترین پایگاه‌های خود در خارج از آمریکا شد.

- درخواست کشورهای استرالیا، فیلیپین، انگلیس و چین برای دریافت خسارت از ژاپن با فشارهای آمریکا موقوف گردید.

- روند انعقاد پیمان صلح میان ژاپن و شوروی با فشارهای آمریکا متوقف شد و با حمایت این کشور از توقعات ژاپن برای حفظ تصرفات دوره استعماری آن دولت در قلمرو روسیه سابق، و تأکید بر استرداد جزایر کوریل و ساخالین به ژاپن، تدارکات لازم برای خودداری ژاپن از امضای پیمان صلح فراهم آمد.

جنگ کره، اقتصاد آمریکا را به یک ساختار نظامی جنگ‌افروز تبدیل کرد و تا امروز هر دم بر قدرت و نفوذ این ساختار افزوده می‌شود. تأسیسات نظامی بسیار گسترده‌ای که از این جنگ و دنباله‌های آن بر جای مانده، از هر تصور دیگری که می‌توان در باره این تأسیسات - به‌ویژه در زمان صلح - در نظر داشت، بزرگ‌تر بوده و یک صنعت تسلیحاتی وسیع و دائمی ساخته که تداوم و بقای تمام آن به قراردادهای دولتی وابسته است. از این طریق تراست‌های گول پیکری مثل جنرال موتورز، دوپون، بوئینگ، لاکهید و به‌طور کلی مجتمع‌های نظامی - صنعتی به قدرت‌های انحصاری تبدیل شده و به صورت یک نیروی عظیم اقتصادی - اجتماعی درآمده‌اند. در پیوند با این مجتمع هاست که وزارت دفاع آمریکا بدون هیچ شکی خود را به مقام بزرگترین شرکت مدیریت صنعت جهانی رسانیده است (نک: آمروز، ص ۱۸۶ - ۱۸۸، کندی، ص ۶۴۵ - ۶۴۶).

آمریکا از همین طریق، قدرت‌مندترین و عالی‌ترین نیروی نظامی عالم را فراهم کرده و به اتکاء این قدرت نفرت‌انگیز، همواره هر جا را که بخواهد، تهدید به جنگ و اشغال می‌کند و بطور دائم بر خطر جنگ‌های متعارف و به‌ویژه بر خطر جنگ‌های هسته‌ای در جهان می‌افزاید. آمریکا چند هزار کلاهک اتمی و هیدروژنی را در کشور خود و هم‌چنین در گوشه و کنار عالم انبار کرده و از این طریق یکی از بزرگ‌ترین منابع ویران‌سازی جهان را فراهم آورده است.

بنیه و استعدادی که در نهاد دولت ایالات متحده آمریکا برای ستیزه بی‌نهایت با هر کس و هر جامعه و هر تمدن و هر دموکراسی استقلال‌طلب و هر انقلابی نهفته است، تا امروز در هیچ نظم اجتماعی مرسوم بشری دیده نشده و از این لحاظ، حتی از پلیدترین دولت‌های عصر جدید جهان، نظیر آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی و میلیتاریست‌های ژاپنی فراتر رفته است. این قابلیت‌های ویرانگر، مولود هیولائی به نام مجتمع‌های نظامی - صنعتی است و این هیولا از میان جنگ کره بیرون آمده است. این مجتمع‌ها در جنگ کره و پس از آن چنان کارکردهای زنده‌ای داشته‌اند که حتی ژنرال دوایت آیزنهاور رئیس‌جمهور سابق آمریکا، که خود یکی از پیش‌برندگان مقتضیات این ساختار جهنمی بود، و با فرمان صریح خود دولت‌های ملی و مترقی مصدق و آریزنر و لومومبا را برانداخت؛ و در قاره آمریکای لاتین، که شکارگاه خصوصی آمریکا بود، و هم‌چنین در آسیا و اروپا، از بدنام‌ترین دولت‌ها و رژیم‌ها حمایت و نگهداری می‌کرد؛ ناگزیر به خطرات اوج‌گیرنده ناشی از این مجتمع‌های نظامی صنعتی اعتراف نمود و در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱، به هنگام ترک پست ریاست جمهوری در یک سخنرانی مبسوط رادیو تلویزیونی نسبت به آنها هشدار داد و خواستار نظارت بر آنها شد (ویسن‌کوک، ص ۴۱۰ - ۴۱۱). او گفته بود:

طی سال‌های ریاست جمهوری ام - به ویژه در سال‌های اخیر - درباره تاثیر هزینه‌های نظامی زمان صلح بر مردم، بیشتر و بیشتر احساس ناراحتی می‌کردم... تحت تاثیر انگیزه سود، واسطه‌های نیرومند از زمین می‌جوشند تا بر له هزینه‌های تسلیحاتی حتی بیش از این اقامه دلیل کنند... مجموع این فشارهایی که برای

افزایش تسلیحات اعمال می‌شود، می‌تواند نفوذ تقریباً مقاومت‌ناپذیری ایجاد کند. مصارف ناموجه نظامی چیزی بجز اتلاف منابع و امکانات ملی نیست... ما هر ساله بیش از درآمد خالص کلیه مؤسسات بازرگانی و صنعتی آمریکا، برای امنیت نظامی هزینه صرف می‌کنیم... این پیوستگی و اتصال بین تاسیسات عظیم نظامی و صنایع نظامی در آمریکا چیز تازه‌ای است. مجموع نفوذ این جریان - نفوذ اقتصادی سیاسی و حتی معنوی آن - در هر شهر، در هر خانه کشور و در هر اداره دولتی احساس می‌شود. ما نیاز مبرم به این جریان را تصدیق می‌کنیم، منتها نباید عوارض شدید آن را از نظر دور بداریم. زحمات ما، منابع ما و امکانات ما و زندگی ما همه متأثر از این جریان‌اند. هم‌چنین است خود ساختار جامعه ما. در شوراهای دولت باید مواظب احراز نفوذ خواسته یا ناخواسته مجتمع صنایع نظامی بود. احتمال ظهور قدرت ناسزاوار وجود داشته و همیشه وجود خواهد داشت. ما هرگز نباید اجازه دهیم که فشار این مجموعه، آزادی‌ها یا روند دموکراتیک ما را به خطر اندازد. ما نباید هیچ چیز را بدیهی و مسلم بپنداریم.

توضیح

* گزارش شماره ۶۸ شورای امنیت ملی (ان‌اس‌سی-۶۸) استراتژی اصلی کلی ژئوپولیتیک آمریکا را برای به راه انداختن جنگ سرد و امپریالیسم جهانی به وجود آورد. طبق این گزارش، آمریکا می‌تواند در شرایط اضطراری، تا ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی خود را به مخارج نظامی، کمک خارجی و سرمایه‌گذاری نظامی اختصاص دهد. برای مطالعه‌ی بیشتر، به مجله‌ی دانش و مردم شماره‌ی ۱۴-۱۳ مراجعه شود.

کتاب‌شناسی

- دیوید آژکان. جنگ کره، ترجمه سهیلا سمی، تهران، ققنوس، ۱۳۹۰.
- استفن آمبروز. روند سلطه گری؛ تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۳۸-۱۹۸۳، ترجمه احمد تابنده، تهران، چاپخش، ۱۳۶۵.
- جان برگر. شکست و پیروزی پیکاسو، ترجمه محمد رضانی، تهران، شباهنگ، ۱۳۶۴.
- ویلیام بلوم. کشتن امید؛ مداخلات ارتش آمریکا و سیا پس از جنگ جهانی دوم، ترجمه منوچهر بیگدلی خنجر، تهران، روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۶.
- چالمرز جانسون. برچیدن امپراتوری؛ آخرین امید آمریکا، ترجمه خسرو کلانتری، تهران، مهریستا، ۱۳۹۰.
- هاوارد زین. تاریخ آمریکا از ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۱، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، کتاب آمه، ۱۳۹۱.
- هاک وون سونو. کره جنوبی به کجا می‌رود، ترجمه غلامرضا استوار، تهران، یاد آوران، ۱۳۷۰.
- آندره فونتن. تاریخ جنگ سرد، ۲ ج، از انقلاب اکثریت تا بحران اتحاد ها، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴.
- فرناندو کلودین. از کمینترین تا کمینفورم، ترجمه فرشیده میر بغدادآبادی و شاپور اعتماد و هایده سناوندی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷.
- پال کندی. ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ترجمه محمد قائد شرفی و ناصر موفقیان و اکبر تبریزی، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- ک. م. کوزمیچوف و دیگران. تاریخ عصر نوین؛ از ۱۹۱۸ تا امروز، ترجمه محمد پیفون، تهران، شباهنگ، ۱۳۶۱.
- جان گرنویل. تاریخ جهان در قرن بیستم، ۳ ج، ترجمه جمشید شیرای و فضل‌الله جلوه و علی اصغر بهرام بیگی، تهران، نشر فرزانه، ۱۳۷۸.
- نوربرت لیتنن. هنر مدرن، ترجمه علی رامین، تهران، نی، ۱۳۸۸.
- بلانچ ویسن کوک. آمریکا و جنبش‌های ملی، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگارش، ۱۳۶۵.
- بلین هاردان. فرار از اردوگاه ۱۴؛ فرار اودیسه‌وار مردی از کره شمالی به سوی آزادی، ترجمه مسعود یوسف حصیریچین، تهران، چشمه، ۱۳۹۴.
- کانگ چول هوان و پیر ریگولت. آواربوم‌های پیونگ یانگ، ترجمه بیژن اشتری، تهران، ثالث، ۱۳۹۴.